به نام پروردگار

دانشگاه آزاد اسلامی قزوین
دانشکده معماری و شهرسازی
گروه کارشناسی ارشد

سیراندیشه ها در معماری

مدرس: دکتر مهناز محمودی زرندی

زمینه های پیدایش مدرنیته در دوران پیش از مدرن

تحولات دوران رنسانس

رنسانس در فارسی با تعابیر مختلفی نظیر" تجدد خواهی » , « تولید جدید » , « احیا », « تجدید حیات », عصر نوزایی دیده می شود و اصطلاحاً دوره ای را گویند که در اواخر سده های میانی و آغاز سده چهاردهم انسان ایجاد شد و تمام تغییرات و پیشرفتهای آتی ریشه در این دوران دارند. اگر آغاز رنسانس را به عنوان خط مرزی برای ایجاد تغییر و تحولات جدی در بسیاری از زمینه ها به خصوص در تفکرات و عقاید بدانیم اختلافها در دوسوی این خط مرز را به شکل زیر میتوان مقایسه کرد.

- خدامحوری-------»» انسان محوری
- دین محوری (به این مفهوم که معیارهای دینی درستی و غلطی مسائل را مشخص میکردند) -------»»» عقل محوری: تکیه بر خرد انتقادی و عدم تکیه بر دین
- مستقل از حوزه اندیشه دینی چیزی اعتبار ندارد --------»»» اعتقاد و اتکا به تجارب انسانی
- عدم توجه به فرد ----------»»»» فردگرایی
- آخرت محوری و بی توجهی به دنیا----»»دنیامحوری (اهداف این دنیایی شده و غایت حداکثر بهره مندی بوده است که بیشتر وجه مادی و آنی دارد)
- مطالعه و تفسیر متون دینی با روش عقلی، نظری-------»»» علم محوری، توجه به عالم واقع با روش عقلی،تجربی

شکل گیری علوم جدید، سرعت تحولات و تغییر مفهوم زمان و حرکت همه از عوامل مؤثر بودند.

- ایده آل های گذشته ------»»» ایده آل هایی در آینده

حضرت مسیح و شرایط ایده آل دوران پیامبری ایشان یعنی ایده آل در گذشته است و جامعه مسیحی تلاش در بازسازی آن دوران دارد-------»»» باور به تجارب و توانایی و علم خود که به زودی بهشت موعود را خود می سازند و اینکه رو به جلو بودن، پیشرفت و تکامل مستمر در طول زمان مهم است و در نتیجه ایده آل در آینده قرار گرفت که ناشی از اعتماد بسیار زیاد به علم و عقل است.

- در بطن طبیعت بودن، اعتقاد به اینکه طبیعت مخلوق خداست در نتیجه قابل احترام است -------»»»

جدایی و تسلط بر طبیعت، اعتقاد به اینکه طبیعت دشمن است و هدف پیروزی بر آن می باشد و ابزار این پیروزی علم است.

علت ایجاد تحولات رنسانس

اگر در اروپای قرون وسطی کلیساها مجلل ترین ساختمانهای شهری به شمار میآمدند، دوره رنسانس قصرهای بزرگ حاکمان و خاندانها به منزله نماد شهر فعال زنده و پرتحرک محسوب میشدند .چرا که کم شدن اعتقاد به کلیسا به دلایل مختلف و رواج جنبش اومانیسم و ظهور فلاسفهای چون دکارت، باعث تغییر بینش خدامحوری به انسان محوری گردید.

در حقیقت یک عصر دیگر در زمینه فلسفی و اجتماعی آغاز میگردد که زاییده جنبش پروتستان است؛ چرا که اینان به خرده گرفتن بر کاتولیکها که معتقد به جدا بودن عقل انسان از الهیات هستند، می پردازند و در نتیجه آکادمی افلاطون را در فلورانس ایجاد میکنند و مارتین لوتر نیز پایه گذار مذهب پروتستان میگردد و بدین ترتیب حاکمیت مطلق کلیسا از اروپا رخت برمیبندد به همین جهت در این دوران یک است چرا دیگر مطابق میراث (subject)جابجایی عمده صورت میگیرد و این جابه جایی مربوط به سوژه گذشته و همچنین تعلیمات کلیسای قرون وسطایی، سوژه آسمان نیست و همه چیز معطوف و مربوط به آسمان و خداوند نمیگردد بلکه انسان محور کائنات گشته و همه چیز به او معطوف میگردد اما هنوز اندیشه های ماورای طبیعی را میتوان به وضوح و به وفور در این

دوران مشاهده کرد دوران رنسانس شروع مدرنیته در فلسفه است .گونهای از نگرش انسان به هستی است مدرنیته با دو سر فصل به وجود آمد:

۱ (خرد انتقادی ۲ (عقل ابزاری.

- ایجاد شک که انسان را به تفکر وا میداشت.
- کشف قطبنما، پیشرفت دریانوردی به دستآوردن ثروت که از عوامل ایجاد اعتماد به نفس در افراد بود.
- یکی از علل گسترش رنسانس توسعه صنعت چاپ بوسیله جان گوتنبرگ در هلند بود چاپ، ترجمه و مسائل از این دست که به توسعه آکادمیک میانجامید.
- آشنایی با سنت یونان و رم کلاسیک که تبدیل به آرمان مردم شد .
- بی عدالتی موجود در جوامع .
- منفعت طلبی؛ ایجاد هرج و مرج .
- جنگهای صلیبی : یکی از عوامل اساسی شکل گیری تحولات رنسانس جنگهای صلیبی بود که700 سال به طول انجامید. از علل طولانی شدن این جنگها دو مسئله بود : ۱ وجه دینی آن .۲ قول پیروزی و تصرف بیت المقدس و احیاء عهد معهود، از طرف کلیسا به مردم.

بعد از ۷۰۰ سال، اروپاییان در این جنگ شکست خوردند .این دوره 700.ساله دوره تماس با مسلمین و کشف نقاط ضعف و قوت و ایجاد تفکر در احوال یکدیگر و آشنایی عمیق بود.

آثار جنگهای صلیبی شامل موارد زیر است:

۱ مسلمانان از همه طرف اروپاییان را محاصره کردند .کل شمال آفریقا، اسپانیا از طریق تنگه جبل الطارق که این نفوذ تا اواسط اراضی امروز فرانسه را شامل میشد و نیز از سمت امپراطوری رم شرقی، بالکان، ایتالیا، یونان را تصرف نموده و تا وین و دربار آن پیشروی کردند .از سمت قفقاز نیز دریای خزر را دور زدند. نهایتاً غرب در این کشمکش شکست خورد و این شکست ضربه شدیدی به حقانیت کلیسا هم از جنبه سیاسی و هم اعتقادی وارد کرد و در واقع باعث ایجاد شک در مورد علل شکست آنها شد.

۲ مسیحیان افراد تمدنهای ایران، مصر و یونان را کافر میدانستند، در نتیجه آنها و دانشها و تواناییهایشان در حاشیه قرار گرفته بودند. در اثر جنگهای صلیبی غربیها با علوم مسلمانان و تجربیات آنها که علاوه بر علومی که خود آنها کشف کرده بودند، شامل آنچه از تمدنهای سلف خود (یعنی همان تمدنهایی که غربیها آنان را کافر میدانستند به ارث برده بودند، نیز میشد) آشنا شدند.

با توجه به اینکه مسلمانان در علوم مختلف بسیار پیشرفت کرده بودند، برای مثال از قرن ۲ نهضت ترجمه به راه افتاده بود و تمام متون یونانی و سریانی را ترجمه کرده بودند. از این طریق غرب با تمدن شرق آشنا شد.

۳ حسی که بعد از شکست در مردم ایجاد شد، حس شک و چرایی بود که باعث میشد به هرجا سر بزنند و به دنبال چرایی بگردند. در نتیجه جوامع غربی با دنیای ماوراء خود و علوم و فنون آنها آشنا شدند. برای مثال باروت وارد غرب شد و محاسبات دنیا را برهم ریخت، در اثر جنگ، درهای دیگر کشورها باز شده و با عالم خارج مرتبط شدند ولی آنچه بدست می-آوردند به صورت بهینه استفاده میکردند .تغییر نگاهی که در آنها ایجاد شده بود باعث میشد که مسائل را متفاوت و بهتر ببینند.

۴ پارامتر دیگر کلیسا است .در مسیحیت اولین متون و انجیلها در دسترس نبودند و تنها ۴ انجیل موجود مربوط به 100 تا 200 سال بعد از حضرت مسیح بوده است که دنیا و عقل گریز بوده و به صورت ناخواسته با تفکر یونان در هم آمیخته است.

تصورشان از جهان، جهان بطلمیوسی است. در حقیقت متون شامل روزنه های اعتقادی است که از تفکرات قدیم موجود بوده و در مسیحیت دوباره تقدس یافته است.

.۵ در نگرش علمی و شیوه آموزشی نیز تغییراتی ایجاد می شود. غربی ها بر اثر آشنایی با روش مراجعه مستقیم به طبیعت و ارتباط بین ذهن انسان و پدیده ها به یافته هایی میرسند . درهمین زمان به موازات کلیسا به عنوان نهاد تربیت و هدایت، آکادمیهایی شکل میگیرند و در اثر ارتباط با مواضع قدرت مثل پادشاهان که در رقابت با کلیسا بودند، قدرت مییابند. این آکادمیها به یافته هایی دست یافتند. از جمله می توان به کپرنیک اشاره کرد که از عالم هستی تصور دیگری داد، نیوتن آن را با ریاضی تعریف کرد و نهایتاً گالیله آن را کامل کرد. وقتی که این یافته ها ثابت شدند، در مغایرت با تفکرات بطلمیوس و در واقع در مغایرت با موضعهای دینی و آنچه مقدس انگاشته شده بودند قرار گرفتند. یعنی بحث قداست در کلیساها مورد تردید قرارگرفت.

مسئله دیگر که از کلیسا ناشی میشد، بحث دنیاپرستی عوامل کلیسا بود که موجب تزلزل موقعیت آنها پیش مردم شد . در حالیکه کسانی که عاملان اصلی تغییر تمدن غربی بودند، عموماً مؤمن بوده و حتی خیلی از آنها کشیش بودند .برای مثال گالیله و نیوتن هر دو مسیحیانی مؤمن بوده اند.

تغییر تصور انسان از جهان در دو مرحله و نتایج آن

- در مرحله اول تصور مرکز عالم بودن زمین زیر سؤال رفته و خورشید مرکز عالم شناخته شد.
- در مرحله بعدی این تصور با کشف جاذبه زمین و با فرمولهای فیزیک و مکانیکی تئوریزه شد .

تغییر اساسی که اتفاق میافتد و تصور انسان را از خودش عوض میکند، کشف قانون جاذبه میباشد نیوتن قانون جاذبه را کشف کرد و براساس آن رابطهٔ حرکت زمین را دور خورشید و حرکت ماه را دور زمین بدست آورد .در نتیجه عالم غیرقابل درک و مرموز به عالم دارای نظم و قابل درک تبدیل شده و تصور از خدا و تصور از هستی عوض شد . عالم به صورت دستگاه مکانیکی بسیار بزرگ و قانونمند که خداوند صانع آن است، تصویر شد .تصور مکانیکی و ماشینی از هستی یکی از اساسی ترین نگرشهای عالم غرب به هستی است که هنوز هم وجود دارد، ایجاد شد .بحث ماشین بودن مسکن لوکوربوزیه هم نتیجه همین تفکر و ماشینی دیدن هستی است (های تک بودن یعنی بروز جنبه های ماشینی قوی)

تصور از خداوند---- به عنوان ساعت ساز.

تصور از عالم هستی------ به عنوان ماشین.

تصور از تحولات و پدیده ها------ تکرار.

<u>تاثیر اندیشه های رنسانسی بر معماری</u>

انسان گرایی رنسانس به خلق فضاهایی با مقیاس انسانی؛ عملکردهایی غیر معنوی منجر شد. بناهای با شکوه رنسانسی دیگر فقط کلیساها نیستند بلکه ویلا ها و کاخها نیز با شکوه ساخته می شد. ویلاهای خاندان مدیچی در فلورانس از آن جمله است. بناهای عبادی مانند نمازخانه پاتسی با مقیاسی انسانی ساخته شدند و در پلان کلیساها نیز فرم خطی و صلیب کشیده جای خود را به پلان مرکزگرای صلیب + شکل داد.

پرسپکتیو یک نقطه ای که به نام پرسپکتیو رنسانسی معروف است از دستاوردهای هنرمندان رنسانسی بود که نشات گرفته از تفکر انسان محور رنسانسی است به این معنی که همه چیز آنگونه وجود دارد که از زاویه دید انسان قابل مشاهده است. لذا همه اجزا در تصویر وابسته به نقطه دید ناظر تعریف پیدا می کنند.

عصر روشنگری

روشنگری جریان فکری بود که در طول قرن هیجدهم اروپا را به تکاپو انداخت. مرکز این جریان پاریس بود و از سراسر اروپا گرفته تا مستعمرات آمریکایی گسترش یافت.

- **دگرگونیهای این دوره: انقلاب کبیر فرانسه در عرصه سیاست و هنر نئوکلاسیک برای هنرمندان**
- **تفکر اساس اطمینان: " من فکر می کنم پس هستم" و تأکید بر عقل گرایی**
- **مطرح شدن دموکراسی و تنها معماری که خاطره دموکراسی را زنده می کرد معماری یونان بود.**
- **آغاز قرن باستان شناسی علمی و تدوین مدارک دوران باستان**
- **تأسیس آکادمی های مختلف و بررسی تفکر دکارت در آکادمی ها**
- **آغاز انتقاد به معماری باروک**
- **اهمیت جایگاه فرهنگ معماری در فرانسه**
- **شکل گیری معماری نئوکلاسیسیزم و تطبیق معماری با قوانین علمی**
- **موضوع علم: اندازه ها و عناصر دوران باستان**
- **مورد شک قرار گرفتن مراجع**

دوره انقلاب ها

در خلال قرن هیجدهم، پاریس و لندن، دو پایتخت بزرگ جهان، رشد فوق العاده ای یافتند .از این میان، بازوی بازرگانی انگلستان یعنی لندن پیشرفت بیشتری داشت .در خلال نیمه اول قرن هیجدهم، انگلستان انقلاب کشاورزی را تجربه کرد و در نیمه دیگر این قرن انقلاب صنعتی به راه افتاد. انقلاب فرانسه نیز رخداد مهم این عصر در فرانسه است.

انقلاب کبیر فرانسه:

- تغییر ریشه ساختار جمعیت
- مهاجرت روستائیان به شهر ها و رشد شهرها
- افزایش جمعیت و کاهش مرگ و میر با پیشرفتهای پزشکی
- نیازهای جدید مردمی
- پیشرفت تکنیک و افزایش تولید صنعتی و ابداع مصالح جدید ساختمان
- مطرح شدن اندیشه های خردگرایانه و منطق گرایانه
- از بین رفتن خرافات و اعتقاد بی‌حد و مرز فلاسفه به علم
- اعتقاد به آزادی
- فرهنگ خردگرا به وجدان تاریخی تبدیل می‌شود.

- **روشنفکران دوره روشنگری**

پدر روشنگری

پیر بل که بعدها به پدر روشنگری مشهور شددر سال 1647م در دهکده کارلا نزدیک پیرنه فرانسه بدنیا آمد. بل در زمانهای مختلف هم کاتولیک و هم پروتستان بود و استاد فلسفه در دانشگاه روتردام هلند شد. نخست در سال 1682 م بل توجه عمومی را به خود جلب کرد،یعنی زمانی که جزوه ای منتشر کرد که به بحث در مورد شهاب سنگ بزرگی می پرداخت که دو سال پیش از آن نمایان شده و مردم اروپا را ترسانده بود. بل براساس دانش خود از آخرین تحقیقات در ستاره شناسی به خوانندگانش اطمینان داد که شهاب سنگ مذکور رویدادی از نظر علمی قابل پیش بینی بود و نه یک طالع خرافی.

در همان سال او انتشار مجله ای را به نام اخبار جمهوری ادبیات آغاز کرد که برایش شهرت بین المللی به همراه داشت. بل قصد داشت با انتشار این مجله خوانندگان را از آخرین دستاوردها در عرصه های ادبیات، علم، فلسفه اکتشاف و موضوع های دیگر آگاه کند.

بل در 1697 م اثر عظیم دو جلدی خود فرهنگ تاریخی و انتقادی منتشر کر که علی رغم عنوانش چکیده ای از تعاریف نبود بلکه شامل انواع نوشته هایی بود که برداشت بل را از تاریخ، ادبیات، سیاست، فلسفه، مذهب و طیف گسترده ای از موضوع های دیگر بیان می کرد.بل در میان سایر چیزها، خرافات و اعتقادات پرسش برانگیز و ادعاهای خارق لعاده کتاب مقدس را مورد حمله قرار داد مثلا در مورد اینکه حوای کتاب مقدس واقعا تا 940 سالگی زندگی کرده باشد ابراز تردید کرد.

تعریف بل از شر نیز با آنچه بسیاری ا عالمان الهی درنظر داشتند متفاوت بود. به نوشته او هر عملی که برخلاف وجدان صورت گیرد شر است. همانطور که بل پیش بینی می کرد فرهنگ او باعث رنجش شد و علنا محکوم شد. اعضای کلیسا ی خود او خواستار آن شدند که او در برابر آنها حضور یابد و به این اتهامات که او از الحاد جانبداری کرده پاسخ گوید. اما هیچ اقدامی نتوانست از گسترش تاثیر و محبوبیت اثر دو جلدی او جلوگیری کند.کتابهای او دست کم نه بار به چندین زبان به چاپ رسید.

روشنفکران دوره روشنگری خود را بخشی از جنبش بزرگی می دانستند که مظهر بالاترین آرمان ها و توانایی های بشر بود .سه نفر که تفکراتشان به شدت در این دوران تأثیر میگذارد. بیکن، نیوتن و لاک هستند .***فرانسیس بیکن*** متفکر و فیلسوف انگلیسی، متدلوژی شناخت را عوض میکند وی شناخت را که تا قبل از این به روش قیاسی بود یعنی از حکم کل به جزء حرکت میکرد را به روش استقراء تغییر داد وی معتقد بود ما برای این که به معرفت برسیم باید مستقیم در برابر پدیده ها قرار بگیریم و مشاهده کنیم و از مشاهده آن به قوانین برسیم. در حقیقت معرفت نظری به سمت تجربی میرود بیکن معرفت را بر سه شاخه اصلی تقسیم میکند. حافظه، تخیل و عقل و از اینجا دانش حالت افزایشی مییابد.

معرفت =بودن پدیده +تفکر

- کسب معرفت بر اساس مشاهده مستقیم
- روش قیاسی روش استقراء
- معرفت همانند یک درخت اس که ۳ شاخه اصلی دارد.

حافظه :منشأ معرفت تاریخی تخیل :منشأ شعر عقل :منشأ فلسفه

در حقیقت معرفت نظری به سمت تجربی می رود و از این جا دانش حالت افزایشی می یابد. در نتیجه هر چه انسان به جلو قدم گذاشت و بر دانش خود افزود، گذشته و کلیسا اعتبارش را از دست داد و ناقص تر به نظر

آمد به همین دلیل عصر روشنگری آینده گراست و رنسانس چون به گذشته توجه داشت گذشته گرا به حساب می آید .عصر مدرن یعنی عصر تازگی .در این زمان هر چه ملموس باشد قابل مطالعه کردن میشود .این در واقع یک نگاه جدید و عالم جدیدی است که انسان را به یافته های جدیدی می رساند . علم توسعه می یابد و به واسطه آن فن آوری توسعه می یابد و لذا روشنگری، مادر انقلاب صنعتی میشود.

نیوتن

سر اسحاق نیوتن نقش شتاب دهنده ای را برای جنبش روشنگری ایفا کرد. نیوتن استاد ریاضیات در دانشگاه کمبریج در انگلستان بود. او در کتابش " اصول ریاضیات" که در 1687 م منتشر کرد محاسباتی انجام داد که نشان می داد نیروی جاذبه در سرتاسر عالم یکسان عمل می کند. همین نیرو که سیارات را به سوی خورشید جذب می کرد در روی کره زمین نیز اشیا را به سوی زمین می کشد. افزون بر آن او با محاسبات ریاضی کشش گرانشی ای را که یک جرم بر جرم دیگری، چه در روی زمین و چه در فضای بیرونی وارد می کند تعیین کرد. او همچنین فرمولهایی را ابداع کرد که برای تعیین نیرو و سرعت اجرام در حرکت در هر کجای عالم که بودند می توانست به کار رود.

نیوتن این نظر را ارائه کرد که عالم یک معمای درک ناشدنی نیست بلکه مانند یک ماشین با دقت کار می کند و از قوانین تغییر ناپذیر طبیعت پیروی می نماید.

تفکرات ***نیوتن*** تأثیر اصلی اش این بود که یک دیدگاه مکانیکی از جهان ارائه داد . بعد از کشف یک سری حقایق به کمک کوپرنیک و گالیله کم‌ای کردن آن توسط نیوتن، در نهایت به این دیدگاه می رسند که عالم هستی به مثابه ماشینی عظیم است که بین تمام اجزای آن روابطی بر قرار است. عالم را خداوند مثل ساعت آفریده و او ساعت ساز است و این در حقیقت یک تصور مکانیکی از عالم می باشد.

- بسیاری از گزارش های عمومی از آثار نیوتون، جهانی را وصف می کرد که بیش از آنچه مورد نظر خود نیوتون بود مکانیکی به نظر می رسید.
- نیوتون جهان را مجموعه منظمی می داند که نظمش قائم به خویشتن است.
- خدا به مثابه ساعت ساز بزرگ.

نظرات نیوتن درک علمی را گسترش داد و پلی بود که انقلاب علمی را به عصر روشنگری متصل ساخت. اندیشمندان به این فکر افتادند که اگر عقل می تواند حقایق عالم را آشکار سازد چرا نتوان آن را برای درک و حل مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی انسان به کار برد؟

جان لاک

متفکر انگلیسی جان لاک نظریاتی را مطرح کرد که شالوده فکری روشنگری را بنیان گذاشت. او به وجود "قانون طبیعی" اعتقاد داشت. براساس نظریه او ، همانطور که قوانین طبیعت بر نیروهای جاذبه و مغناطیس حاکم است، قوانین دیگری نیز به رفتار انسان نظم می بخشد. اما این ها قوانینی نیستند که قانونگذاران در پارلمانها و شهرداریها وضع می کنند بلکه قواعدی هستند که از طریق کاربرد عقل قابل ادراکند.

لاک در" دو رساله در باب حکومت" که در سال 1690 منتشر شد از آرای خود در امور سیاسی پرده برداشت. به نظر لاک همه انسانها دارای قدرت تعقل هستند و خود عقل نشان می دهد که همه انسانها از حقوق طبیعی یکسانی برای طلب زندگی، آزادی و مالکیت برخوردارند و موظفند که به حقوق دیگران تجاوز نکنند. او بر این عقیده بود که افراد باید بتوانند اصول قانون طبیعی را به عنوان راهنمایی برای زیستن بدون یک قدرت حاکمه مرکزی به کار گیرند. اما از آن جا که تفسیر افراد از این قوانین طبیعی متفاوت است، باید بپذیرند که از یک " قرارداد اجتماعی" گسترده تر پیروی کنند.

لاک عقیده داشت که هر انسانی طبیعتا آزاد است و هیچ چیز نباید بتواند او را بدون رضایتش به زیر سلطه هر قدرت زمینی درآورد. بنابراین حکومت اقتدار خود را تنها از یک منبع و آنهم مردمی که قرار است بر آنها حکومت شود می تواند دریافت کند

لاک افزون بر اندیشه ورزی در باب حکومت به ترویج نوع تازه ای از استدلال نیز یاری رساند که به یکی از روال های فکری عصر روشنگری تبدیل شد. لاک همگام با تجربه گرایان انگلیسی بر این عقیده بود که نیوتن اهمیت نوع تازه ای از استدلال مبتنی بر تجربه گرایی را نشان داده است یعنی اطلاعاتی که مستقیما از مشاهده و تجربه به دست می آید. تجربه گرایان اصرار داشتند که نیوتن مفاهیم انقلابی خود را بر واقعیت های قابل مشاهده نه منطق صرف مبتنی می ساخت. لاک برخلاف دیگر اندیشمندان نتیجه گرفت که انسانها به هنگام تولد هیچ گونه دانش قبلی یا ازلی در ذهن ندارند و هیچ مکاشفه الهی نیز وجود ندارد بدین معنا که انسانها ذاتا نه خوبند و نه بد. ذهن آدمی مثل یک لوح سفید است. مردم از بدو تولد از راه حواس پنجگانه اطلاعاتی را از جهان خارج کسب می کنند. هر چه انسانها می دانند از راه تجربه به دست آمده است

مضمون مشترک تجربه گرایان انگلیسی مانند جورج برکلی و دیوید هیوم این بود که انسانها با کاربرد عقل مبتنی بر واقعیت قابل مشاهده می توانند نهادهای اجتماعی را بررسی و تحلیل کرده و آنها را اصلاح کنند.

همین تفکرات جدید منجر به انقلاب انگلستان در 1668 م شد و شاه جیمز دوم پادشاه کاتولیک نامحبوب از انگلستان گریخت و پارلمان انگلیس دو پروتستان به نامهای ویلیام و مری را به عنوان شاه و ملکه جدید بر تخت نشاند. این انتقال قدرت بدون خونریزی صورت گرفت. در این دوران علی رغم نظام پادشاهی پارلمان قدرت شاه و ملکه را بسیار محدود کرد.

لاکمعتقد بود انسان وقتی متولد میشود مانند یک لوح نانوشته است و هیچ چیز از اول وجود نداشته است در اعتقادات دینی ما داریم که انسان دارای فطرت است که با تفکرات متفکرین غربی تفاوت دارد .البته متفکرین غربی هم دو دسته اند .یکی کسانی که برای انسان فطرت قائلند و گروه دیگر که قائل به فطرت نیستند.

اعتقاد به اصالت فرد---------»» فطرت + لوح نانوشته انسان

جامعه انسان را میسازد، اصالت انسان معنایی ندارد ← .بدون فطرت + لوح نانوشته انسان

فلاسفه عصر روشنگری:

- ولتر - مندسکیو
- دیدرو - دلامبر

- ولتر و مندسکیو درخواستهای معنوی مردم را مطرح می کردند.
- دیدرو و دلامبر یک دائره المعارف چاپ می کنند و مبارزه برای همگانی شدن فرهنگ را دنبال می کنند.

ولتر

ولتر، نمایشنامه نویس، داستان نویس، مقاله نویس، تاریخدان، فیلسوف یکی از تیزبین ترین منتقدان عصر خود بود. غرور و بذله گویی او چون تیغ برنده اش اغلب باعث دردسرش می شد. او در سال 1726 م از فرانسه به انگلستان تبعید شد و در آنجا شیفته لاک و نیوتن شد و در سال 1734 مکتوبات درباره کشور انگلستان را منتشر کرد. او با رفتار ظالمانه نسبت به زندانیان و بی اعتنایی صاحبان قدرت نسبت به ضعیفان و بینوایان مقابله می کرد. به ویژه از مشت آهنینی که کلیسای کاتولیک و اشراف بر سر جامعه نگه داشته بودند بیزار بود. او نیز مانند بسیاری از فیلسوفان عقیده داشت که انسان ها ذاتا خوبند. این مذهب سازمان یافته است که آنها را فاسد می کند. با آن که ولتر شخصا به خدا ایمان داشت پیوسته آموزه های کلیسا را در مورد معجزات و مکاشفات الهی مسخره می کرد. آثار ادبی ولتر باعث شهرتش به عنوان یک چهره ادبی شد. زندگینامه نویس تئودور بسترمان برآورد می کند: حدود پانزده میلیون کلمه نوشته از ولتر به ما رسیده که برای تهیه بیست کتاب مقدس کافی است.

دنیس دیدرو

با سرپرستی مترجم و فیلسوف فرانسوی، دنیس دیدرو سرانجام یک دائره المعارف 28 جلدی شکل گرفت. دنیس دیدرو با همکاری ریاضیدان فرانسوی ژان لو رون دالامبر این مجموعه کتاب را به تدریج بین سالهای 1750 و 1772 منتشر کرد.

دایره المعارف صرفا چکیده ای از وقایع و تعاریف نبود بلکه تریبون آزادی بود برای 140 فیلسوف بزرگ یا کم تر شناخته شده فرانسوی که رایج ترین و روشنگرانه ترین دیدگاهها را درباره تقریبا هر موضوع قابل تصوری بیان کنند. آنها در این جا انتقادهای خود را از طبقات ممتاز ابراز می داشتند، نظرات تازه را بررسی می کردند و به ترویج دانش برای عموم می پرداختند.

دایره المعارف دنیس دیدرو به خاطر گرایش ضدمذهبی اش انتقاداتی برانگیخت. علی رغم این انتقادات، دایره المعارف دوام آورد و اثری را اختیار فیلسوفان گذاشت که عقایدشان را توضیح می داد و روشن می ساخت.

دیدرو می خواست طرح پژوهشی اش نور ادراک را بر تمام تجربیات انسانی بگستراند. او مایل بود معنی مفاهیمی چون حقوق، اقتدار، حکومت، آزادی، برابری و انبوهی از ایده های فلسفی دیگر را نیز مورد بررسی قرار دهد. لویی چهاردهم پادشاه فرانسه پس از انتشار جلد هفدهم دستور داد کل پروژه متوقف شود. دیدرو علی رغم اقدامات دشمنانش موفق شدبقیه کتاب را مخفیانه چاپ کند. این اثر چندین جلدی بارها و بارها تجدید چاپ شد. این فن آوری و فلسفه بیش از هر اثر پژوهشی منتشرشده دیگری به توضیح و شفاف سازی مباحث روشنگری کمک کرد.

مقاله نویسان علیه باروک: لوژیر و کوردمال(Laugier , Cordemal)

لوژیر در 1753م کتابی می نویسد که روی جلد زنی است که سمبلمعمار است که روی تکه هایی از معماری باستان نشسته است و با انگشتش سایه بانی ساده با عناصر تنه درخت و سقف شیبدار و شاخ و برگ درختان را نشان می دهد: (نشان دادن معماری راسیونال و اینکه معماری از کجا شروع شده است.)

لوژیر می‌گوید راسیونالیته و منطق ساده معماری را باید درنظر گرفت و تزیین را باید دور ریخت. این فرم منطقی تنها حقیقت در معماری است و الگویی است که براساس آن کلیه فرمهای معماری خلق می شود او می‌خواهد از طریق سایه بان جوهره اصلی معماری را نشان دهد. نشان دادن اینکه سقف ساختار اصلی است. هدف لوژیر حمله به باروک و نفی آن است. بنای ایده آل لوژیر بنایی است که کاملاً از ستونهای حمال در آن استفاده شده باشد. به نظر او معماری در رواقها که ستونها از نما آزاد شده‌اند پدیدار می شود. او تقلید از نماهای باستان و کشف دوباره یونان را پیشنهاد می داد و به شدت علاقه مند به تقارن و دقت هندسی در نما بود. تأثیر رساله او در معماری باعث شکل‌گیری معماری نئوکلاسیک و تولد زبان نوین در معماری بود.

نقاش: پیرانزی Piranesi

منطق و تکامل باستان‌شناسی دو شاخه اصلی هستند که معماری‌نئوکلاسیک را از باروک متمایز می‌کند. در این دوره سیاحان به یونان سفر علمی می‌کنند و کشفیات خود را مدون می‌کنند. آنها نظام یونان باستان را خالص تر از روم باستان می‌دانستند و تقلید از یونان را مطرح می‌کردند.

پیرانزی گراگورایی تهیه می‌کند که عناصر روم باستان را مطرح می‌کرده است.

تاریخ نویسان: وینکلمان Winckelman

او اطلاعات باستان شناسی را مدون می کند و یکی از طرفداران معماری یونان باستان بود. آنچه مد نظر وینکلمان بود Imitation و یا تقلید از یونان بود برعکس رنسانس که تفسیر و تأویل و ایده گرفتن از یونان را مد نظر داشت.

۱ -تفاوت رنسانس و عصر روشنگری

- برخلاف رنسانس که آرمان خود را در گذشته و در زمان یونان و روم جستجو میکرد، عصر روشنگری نه تنها گذشته را فراموش میکند بلکه آن را نفی میکند .عصر روشنگری آینده نگر است.
- در این زمان فلسفه زندگی تغییر میکند .دکارت میگوید :میاندیشم پس هستم .تأکید اصلی روی عقل و ذهن، برخلاف دورهٔ قبل که هر چیزی که کلیسا و مسیحیت میگفت، درست بود .یعنی در قبل تفکر مایه شناخت واقعیت نبود .در این زمان هر نوع معرفتی نفی میشود مگر اینکه اثبات شود.
- در عصر روشنگری رابطه انسان با طبیعت عوض می شود انسان به زمین رو کرد. بازگشت به طبیعت ورد زبان ها بود.
- مفهوم طبیعت برای فیلسوفان روشنگری تقریباً معادل عقل بود، زیرا عقل بشر بیشتر هدیهٔ طبیعت است تا هدیهٔ دین یا تمدن.
- طبیعت و جهان پیرامون انسان دارای قوانین معینی است که برای انسان به طریق مشاهده و تجربه قابل دریافت است.

معماری عصر روشنگری: معماری نئوکلاسیک

معماران:

پرولت Perault : طراح نمای موزه لوور(او شکل دهنده معماری نئوکلاسیک بود و نمای لوور را براساس منطق طراحی کرد)

سوفله Sofflot: طراحی پانتئون پاریس به سبک کلاسیک

بوله Boullee (1728-1799) : فعال در انقلاب و تئوری فرم را مطرح می‌کند.

بوله کتابی در مورد تئوری فرم می‌نویسد و او در جستجوی قوانینی بود که فکر می‌کرد در طبیعت باید آنها را بیابد. از دید او فرم ها روی حواس تأثیر می‌گذارند و احساس سبکی و سنگینی را بوجود می‌آورند. حجم استوانه بخاطر سطوح نرم و شیرینش دلنشین است و فرم های مکعبی و زاویه دار خشن است. پیکره مرتفع ما را بشاش می‌کند و پیکره افقی ابهت را مطرح می‌کند. او در کتابش رابطه فرم و احساس را بررسی می‌کند. بوله مخالف بی نظمی و بی قانونی است. تقارن برای او قانون مطلق است.

اکثر پروژه های او روی کاغذ ماند اما تأثیر زیادی در معماری و تفکر معماری ایتالیا می گذارد. او در پروژه هایش از استوانه، هرم، مخروط، مکعب استفاده می کرد اما فرم ایده آل او کره بود. کره از دید او فرم متعالی است. نظم و تقارن به بهترین وجه در آن دیده می شود و چون زاویه ندارد خوشایند است.

برای بوله چیزی که اهمیت می‌یابد اینست که احجام هندسی جایگزین نظام های معماری شود و نقش نمادین پیدا می‌کند و نظم جهانی را پیدا می‌کرده است. به نظر او احجام ارزشهای زیبایی شناسی و معنوی را با هم مطرح می‌کند. پروژه‌های بوله کاملاً با ایده هایش تطابق داشت.

پروژه‌های بوله: مقبره یادبود نیوتن ، مقبره سرباز گمنام و اپرای 300000 نفری که در این پروژه او بحث احجام افلاطونی و ترکیب آنها برای ایجاد معماری ایده آل را مطرح می‌کند.

لدوکس Ledoux(1736-1809) : تیپولوژی (گونه شناسی) ساختمانهای عمومی را مطرح می‌کند.

او مدافع معماری بود که جوابگوی نیازهای مردم باشد و در معماری با آموزش سنتی مخالف بود. او همچون بوله جنبه های عملکردی- فرمال را مدنظر داشت. او تحت تأثیر پالادیو (معمار رنسانسی) بود. بنا به نظر لدوکس طرح یک عمارت، نتیجه و حاصل عملکرد آن نبوده بلکه محصولی است که از طریق آن،عملکرد آن ساختمان و مجموعه ای از تفکرات بیان می شود.او تیپولوژی ساختمانهای عمومی را بررسی می‌کند. او یک شهر صنعتی طراحی می کند که اولین شهر آرمانی دوران صنعت است.

پلان شهر دایره وار با تقسیمات شعاعی است. شهری است که همراه با تغییرات اجتماعی، علمی و غیره طراحی شده و از طریق نظم آسمانی نظم نیافته و از طریق منطق منظم شده است. کشف هندسه افلاطونی دایره و مربع تنها الفباهای معماری هستند و او معماری را به طرف فیگورهای اصلی دایره و مربع هدایت می‌کند. او هر چند پیرو سبک نئوکلاسیسم بود ولی فرم های قدیمی را استفاده نمی‌کرد و از این بابت او یک مدرنیست بود.

اگر در قبل کلیسا کارکرد مدرسه و بیمارستان را نیز داشت اما اکنون هر کدام مکانهای خود را پیدا می کنند.

بسیاری از پروژه های او اجرا می شود منجمله 40 دروازه شهر پاریس. اولین شهر ایده آل دوران صنعت را لدوکس طراحی کرد و شامل معبد عشق، بیمارستان، بازار، حمام عمومی، معبد یادبود زن و غیره بود.

مکتب نئوکلاسیسیزم

در عرف ادبیات مغرب زمین، مراد از هنر کلاسیک همان هنر و ادب باستانی یونان و رم است.

نئوکلاسیسیزم یکی از مکاتب هنری بود که برآمده از عصر روشنگری بوده در مباحث نئوکلاسیسیزم بر تفکر و نظریات مطرح شده در روم و یونان باستان استناد می شود. از بین این نظریات، اندیشه های ارسطو و هوراس تأثیر بسزایی داشت. این مکتب در کشور فرانسه تکوین شد و به سراسر اروپا سرایت کرد.

از خصوصیات اندیشه نئوکلاسیسیزم می توان تحسین از گذشتگان، قدرت انشاء و تحقیق در طبیعت و ظاهر، علاقه به مقیاس دقیق و درست، ظرافت در تجزیه و تحلیل اخلاقی و روحی، تقلید کردن و شاخ و برگ‌دادن را می‌توان نام برد. شالوده کلاسیسیزم تقلید و ایمان افراطی به عقل است. بوالو یکی از طرفداران مکتب کلاسیسم ادبی فرانسه در تجلیل از مقام عقل می‌گوید: " پیوسته به عقل عشق بورزید و آثار خود را تنها به مدد عقل ارزنده و زیبنده کنید."

اکلکتیزم(التقاط گرایی)

التقاط‌گرایی عبارت است از استفاده آزادانه از سبکهای مختلف معماری. در این گرایش مواد جدید برای ساختارهای جدید مورد استفاده قرار می گیرد. یکی از نمونه‌های این مکتب پل بروکلین در نیویورک است. این پل ترکیبی از معماری گوتیک، رومانسک و مصری با سیستمهای مضاعفی از فولاد است. در این پل سبکهای مختلف معماری و مواد و ساختارها با هم ترکیب شده و یک نمونه خوبی از معماری التقاطی است.

کارل فریدریش شینکل (1841-1781)

شینکل در پروس متولد شد و اتریشی بود. او علاوه بر معماری، طراح صحنه، مبلمان و نقاش بود. دوره کاری شینکل به دو دوره تقسیم می شود.

دوره اول قبل از 1820 که خصیصه معماری نئوکلاسیک را دارد و استفاده کردن از سبک معماری یونان و تا حدودی رنسانسی(تحت تأثیر میکلانژ)

ساختمان تئاتر ملی از اولین ساختمانهایی بود که باعث شهرت شینکل شد. در طراحی این تئاتر که متعلق به دوره اول کار حرفه ای او می باشد تحت تأثیر معماری یونان و بخصوص نمای قصر کاپیتوله کار میکلانژ است. برخورد شینکل در ساختمان تئاتر ملی به صورت تندیسگونه است. او یک جلوخان ساختمان را با دو کلیسای قرن هیجدهمی سایت تلفیق می کند. وی تا حدودی پیرو کارهای لدو و بوله است.

دوره دوم بعد از سال 1820م کارهایش تحت تأثیر اسکیس های پیرانزی است. در این دوره کارهایش تلفیقی از یونانی، رومانسک، گوتیک، رنسانس(پالادیو) بود. او جدا شدن سازه از پوسته را مطرح می کرد که تحت تأثیر گوتیک بود و بعدها در مکتب شیکاگو رواج پیدا کرد.

توماس جفرسون (1826-1743)

جفرسون تحصیل کرده بوزار پاریس بود. معماری نئوکلاسیسم را در آمریکا مطرح کرد که به عنوان سبک جورجین نام گذاری شد. او سفری به روم داشت و تحت تأثیر آن قرار داشت. سبک جورجین همان سبک معماری پالادیو بود و الهاماتی که جفرسون از جبهه شرقی لوور گرفته بود. از اصول کارهای او استفاده کردن از ستونهای یونیک و ستونهایی با مقطع چهارگوش و تناسبات و اصول معماری پالادیو، استفاده از احجام افلاطونی، فرمهای رنسانسی، معماری باروک و تا حدی معماری بومی آمریکا.

از کارهای مهم جفرسون دانشگاه ویرجینیا است،کتابخانه این دانشگاه تقلیدی از پانتئون است.

انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی، عصر اختراع ماشین بخار و اختراع راه آهن بود در واقع تفکرات عصر روشنگری در انقلاب صنعتی، زمینه اجرایی پیدا می کند. در این زمان اشخاصی مثل ادیسون وجود داشتند که بیش از ۱۰۰۰ اختراع به نام خود ثبت کردند. از نکات مهم در این زمان مطرح شدن بحث حمل و نقل و ارتباطات بود . چنانچه گفته شد رابطه انسان با طبیعت عوض شد در واقع شخصیت خود انسان هم در این دوران عوض شد. در عصر روشنگری و انقلاب صنعتی، یادگیری و دانش، جنبه کلی پیدا کرد و عمومی شد .تا قبل از این دوره، انسان درتمام زمان ها به تفکر می پرداخت اما در این دوره با اختراع و کشفیات، تمرکز و توجه افراد تنها به این دوره محدود شد و در سایر ادوار اندیشه نمی کرد و شاید دلایل ناپایداری مدرنیته از همین جا شروع شد.

پس از انقلاب صنعتی مواد و مصالح جدید وارد معماری می شود و در نوسازی فرم های معماری و سرعت اجرا نقش مهمی داشته و چدن و آهن معماری را به سمت مفهوم نوین هدایت می کند.

اولین فلز چدن بود که برای مفهوم خاصی به کار نمی رفت و برای سقف شیروانی به کار گرفته می شد .

آهن در 1780 در فرانسه به کار رفت و سوفله در ساختمان نئوکلاسیکش برای اتصال سنگ ها از آهن استفاده کرد که نمای صاف و خطوط مستقیم داشته باشد و اولین پل های معلق نیز با آهن ساخته شد. اواخر قرن 18 آهن افزایش یافت و قیمت آن کاهش یافت و در معماری سریع به کار رفت. در این مرحله یکی از اساتید کتابی در مورد فواید آهن در ساختمان سازی نوشت و سقف های تیرآهنی را با سقف های چوبی مقایسه کرد و در 1838 آهن جایگزین تیرهای چوبی می شود و آهن برای ساختمان های بزرگ و سوله ها به کار می رفت نه خانه ها.

واما گویش معماری با متریال جدید عوض نشد و گویش همان نئوکلاسیک بود فقط ساختمان ها سبک شدند. سپس شیشه وارد معماری می شود و پوشش شیشه ای و اسکلت فلزی اولین قدم برای معماری مدرن می شود وفلز و شیشه موجب ایجاد گلخانه ها می شود و باغ های گلخانه ای و گردشگاهی ایجاد می شود.

قرن 19: برخورد هنر و تکنیک : برخورد مهندسی و معماری

در مقابل آکادمی ها، مدرسه معماری پلی تکنیک فرانسه ایجاد شد و کسانی که تأثیر در معماری آن زمان داشتند و سعی می کردند روشنفکران و آینده نگرانی را در مدرسه تربیت کنند.

نظریه پردازان عرصه معماری: دوران، مونش، راندوله

دوران: نظریه ترکیبی در معماری و نظریات دیگری را مطرح می کند.

مونش: هندسه ترسیمی را ابداع می کند و فضای سه بعدی را در دوبعدی نیز رسم می کند.

راندوله: رساله هایی در مورد تکنیک ساختمان سازی منتشر می کند. (مقایسه چوب و آهن).

و سپس ایده ساختمان سازی از معماری جدا می شود و در مدرسه پلی تکنیک سعی می شود نظریه پردازی و پراتیک (اجرا) با هم آموزش داده شود (تلفیق نظریه پردازی و اجرا)

تفکرات حاکم در مدرسه تفکرات راسیونالیستی بوده و روش تدریس علمی و منطبق بر تفکر جدید بود و هندسه ترسیمی وسیله ای برای طراحی تکنیکی و در اختیار مهندسین بود ودر نتیجه طراحی صنعتی شکل می گیرد. مونش می گوید: اگر پرسپکتیو در رنسانس ابعاد دوبعدی را کم ارزش نموده این هندسه ترسیمی است که بعد دوم را باارزش می کند.

نظریه ترکیبی: همه چیز را تحلیل نموده و تجزیه می کند سپس براساس یک شبکه مدولر ترکیب می کند و این نظریه باعث می شود معماری فقط هنر نباشد.

نظریه ترکیبی گونه شناسی را مطرح می کند مثلا اگر یک سقف ساده داشته باشیم چند گونه شناسی مختلف مـی تـوانیم داشـته باشیم .

دوران شاگرد بوله بود که نظریه ترکیبی را مطرح نمود .

دوران در مورد اینکه زیبایی ساختمان باید در رابطه با اقتصاد باشد تحقیق می کند. به گفته دوران هدف معماری اینست که فایده اجتماعی و فردی داشته باشد و خوشبختی و راحتی را هدف قرار دهد نه زیبایی را ⇦ بر عکس آکادمی ها کـه فوایـد اقتصـادی بودن را مطرح می کند. او می گوید تزئین خرج اضافی است، او مطالعه می کند که ترکیب عناصر بـا هـم چگونـه بخشـهای بنـا را شکل می دهد.

معماری نئوکلاسیک را می پذیرفتند و دنبال منطق و سازه می رفتند. آنها بدنبال سازه آهن جدید بودند کـه در داخـل سـاختمان بکار می رفت و آنها لباس نئوکلاسیک بر روی سازه آهن می پوشاندند.

مدرسه پلی تکنیک فقط شاگرادان طرفدار نئوکلاسیک را تربیت می کرد و بعد وقتی مدرسه مهندسـی بـاز مـی شـود کسـانی کـه مخالف نئوکلاسیک بودند نه حق تدریس داشتند و نه حق تحقیـق و ایـن مدرسـه بـود کـه اجـازه سـاختمان مـی داد و فقـط بـه ساختمانهای نئوکلاسیک اجازه اجرا داده می شد.

یکی از کسانی که به دلخواه خود مدرسه ای می سازد لابروست بود و سعی کرد دو کیفیت معماری و مهندسی را با هم ادغام کنـد. و لابروست شاگرد دوران بود و خود مهندس بود و در مدرسه او است که بیشتر معماران شکل می گیرند و ساختمان های لابروست شبیه ساختمانهای دوران بود و هدف او انتقال تفکر دوران بود و اواستحکام و سازه را مطرح می نمـود و از تنـوری ترکیبـی دوران استفاده می کرد و تأکید می نمود "Form follows function" (فرم از عملکرد تبعیت می کند) و او دو شاهکار را طراحی می کند :

1/ کتابخانه سنت ژنویه : سازه فلزی در درون بنا نمایان اما نما کلاسیک

2/ کتابخانه ملی پاریس : ستونهای فلزی در درون و نمای کلاسیک با ستونهای یونیک و سقفها گنبدی مانند پانتئون که در وسـط حفره ای برای نورگیری دارند.

یکی از دیگر کسانی که به تقلید از یونان می پردازد و مدرسه ای به دلخواه خود می سازد : ویوله لدوک . تاکید بر عملکردگرایی

ـــ حمایت او از ساختمانهای گوتیک و مرمت آنها .

ـــ مطرح شدن معماری نئوگوتیک و تقلید از گوتیک .

ـــ مجبور کردن آکادمی ها برای اجازه ساختمان به بعضی ساختمانهای نئوگوتیک و به تنها ساختمانهای اجـازه داده شـده خانـه و کلیسا بود .

ـــ لدوک می گوید گوتیک منطقی است زیرا سازه ها حرکت دینامیک دارند و نیروها با هم حرکت می کنند و از یک المـان سـازه به المان دیگر منتقل می شوند و سازه گوتیک به عنصر جدید فلز جواب می دهد .

ویوله لدوک در کتابش بنام رسالاتی در باب معماری از صـداقت در معمـاری صـحبت مـی کنـد و ایـن صـداقت را در دو مـورد در معماری لازم می داند، یکی در برنامه و نیازهای ساختمان و دیگری در فن ساختمان .وی از طرفداران نئوگوتیک بود و به کارگیری آهن را در ساختمان تبلیغ می کرد .

ـــ لدوک می گوید : معماری باید بـر اسـاس فونکسـیون (عملکـرد) و مصـالح شـکل گیـرد و پایـه گـذار معمـاری فونکسیزاسـیون (عملکردگرایی) می شود از این مرحله که لدوک نئوگوتیک را مطرح می کند، بین معماران اختلاف ایجاد می شود و کلمـه style از اینجا معنی می یابد سبک نئوگوتیک ، نئوکلاسیک و وقتی معماران آزادی می یابند هر کدام از معماران سـبک خـود را در بیـان معماری گذشته پیدا می کنند: نئوبیزانس ، نئو مصری و این همان معماری التقاطی است که قبا از آن صحبت به میـان آمـد و لـذا

این دوره دوره جدل سبکها بود و معماران اینقدر جدل می کنند که از پیشرفت تکنیک عقب می افتند و مهندسین پیشرفت می کنند .

و بالاخره سبک جدید التقاطی بوجود آمد که از همه سبکهای گذشته عنصر مفیدش را می گرفته فرانسه قرن 19 : سبک التقاطی و تقلید از گذشته .

ساختمان معروف : اپرای پاریس کار شارل گارینه .

قرن 19 : رشد سازه، سبک های مختلف، مهاجرت روستائیان به شهر و شکل گیری کلان شهرها که غیرقابل کنترلند و سازماندهی کلان شهرها مطرح می شود و این دوره مرحله پیدایش شهرسازی مدرن است. و باید اوقات فراغت مردم مورد توجه قرار گیرد .

بعد از اینکه در قرن 19 فضاهای شهری را می بینیم اتحاد هنر و علم را در ساماندهی شهرهامی بینیم و تکامل معماری فلزی را داریم و نماد این تکامل برج ایفل است. با رشد صنعت نمایشگاهها یکی از نیازها شد که نیاز به فضای سرپوشیده زیادی داشت و لذا معماری از سبک و بیان سبکی جدا شد و با کمک صنعت به پاسخگویی نیاز برآمد .

عوامل بنیادی تغییر دهنده شکل شهر

۱ -حضور صنعت و ماشین

تا پیش از ورود باروت، دور شهر دیواری دفاعی می ساختند، اما ← با اتکا به باروت چینی ← ۲. -اختراع تسهیلات جدید با پیدایش اسلحه ها طبیعت شهر عوض شد.

۳ -اتومبیل از دیگر مواردی بود که ورود آن شهر را کاملا از بیخ و بن تغییر داد.

در نتیجه همه ی عوامل فوق زندگی و مناسبات صنعتی – تولید و اقتصاد صنعتی -و شهرصنعتی متولد شد.عامل این تغییرات تسهیلات مدرن و اتومبیل بود . این گسترش و تغییر در تمامی زمینه ها رخ داد به طوری که روابط کشورهای اروپایی و غیر اروپایی را تغییر داد .در واقع همزمان با انقلاب صنعتی انقلاب کشاورزی نیز اتفاق افتاد چراکه گسترش ماشین آلات و گسترش آبرسانی و کانال ها و ...موجب گسترش محصولات کشاورزی شد .شهرها گسترش یافتند و جمعیت به شهرها مهاجرت کردند .سطح بهداشت نیز ارتقاء یافت .میزان بیماری و مرگ ومیر پایین آمد و جمعیت رو به افزایش نهاد.

پیدایش شهرسازی مـــدرن :

ــ ساماندهی شهر براساس کاربری نبود و بیشتر عناصر شهری (میدان، کانال ، خیابان، قطار، پارک بناهای عمومی و کارگاههای صنعتی) ساماندهی شهر را بعهده داشتند .

ــ عنصر اصلی شهر قرن 19 خیابان بود زیرا خیابان به سیمای شهر نظم می داده و زمینهای اطراف قیمت پیدا می کرده و خیابان عنصر اتصال دهنده دو مکان می شده و خیابانها ارگانیک نبود بلکه خطی بود و این خیابانها دید پرسپکتیو و نقاط عطف شهر را از دید بصری به هم متصل می کند و بعداً خیابانها سلسله مراتبی پیدا می کنند (خیابان اصلی و فرعی) و ارزش زمین دو نبش بیشتر می شود و در کنج اتصال معماری جالبی می بینیم و روی نمای خیابان اصلی بیان معماری التقاطی را می بینیم .

در فرانسه بعد از انقلاب 1848 وقتی جنبش کارگری شروع شده بود ارتش در بافت ارگانیک نمی توانست حرکت کند و آشوبگران را سرکوب کند و ناپلئون با خیابانهای مستقیم برای

شورش و سرکوب شورشی ها با تانک موافق بود و هُسمن دوست ناپلئون و فرماندار پاریس بازسازی شهر پاریس (طراحی و اجرا) را بعهده گرفت و از کارشناسان مختلف (تأسیساتی، گردشکاهی و . . .) استفاده کرد. مثلاً برای ساخت ایستگاهها از هیتروف مشاورش استفاده کرد زیرا می بایست نئوکلاسیک یا نئوگوتیک باشد و برای اپرا که فضای تفریحی بود شارل گارینه را مشاور قرار داد .

در پلانهای شهری قرن 19 مسیرهای ارتباطی مشخص شده و قطعات بصورت بلوک (یک سری ساختمان دور فضای خالی) تقسیم شده بود و انواع تیپولوژی خیابانها را داشته و ترکیب آنها پلان شهر را بوجود می آورد و تأسیسات شهری (گورستان، کشتارگاه و . . .)مکان و فضای مستقل خود را پیدا می کند می شود و بیمارستان، زندان ، تئاتر. فضاهای آموزشی ، پست ، باغهای عمومی و . . . بوجود می آید .

و شهری که بر اساس این اهداف طراحی می شود پاریس است. و پاریس بعد از 1850 یک دوره فعال داشته و هُسمن می خواست به شهر سیمای مدرن بدهد و از پاریس شهری بسازد که نیازهای صنعتی، بهداشتی. صلح اجتماعی تأسیساتی برقرار کند و یکی از اهداف او این بود که ایستگاههای مختلف پاریس را با خیابان و بلوار به هم متصل کند. [بلوار فضای جدید شهری است، خیابانی با دو طرف درخت] .

ساماندهی هُسمن روی بافت قدیم بود و مجبور به تخریب قسمتهایی از شهر شد و لذا قبل از تخریب ابتدا رلوه دقیق کردند تا بررسی کنند چند خانه خراب می شود اما یکجا را خراب نمی کنند و آن جزیره ای است که کلیسای نتردام را در برداشت و از جزیره تنها کلیسا را حفظ می کند و هیچ بنایی را به نتردام نمی چسباند و یک فضای باز سبز را دور آن می گذارند و این بعداً یکی از اصول شهرسازی (سیمای شهری) شد .

در بدنه خیابانها برای ساختمانها ضوابطی می گذارد: در طبقه پایین که متعلق به فضای شهری است یک عملکرد شهری می گذارند و باید آرک بندی شود تا پیاده رو را بپوشاند و سایه بیندازد و خیابان آرایش همگون پیدا می کرد و بالکنهای خطی در طبقات بعدی نرده فلزی داشته و این خطها تأکید شدید بر پرسپکتیو یک منطقه ای در بی نهایت می کنند بالکن ها عرض cm 70 دارند مانند تئاتر برای تماشای صحنه خیابان از آنها استفاده می شد و از نظر اجتماعی نیز طبقات تقسیم بندی می شد . طبقه اول متعلق به اشراف ، طبقه دوم کارمندان و طبقه سوم کارگران

5/ خیابانهای هُسمن آرایش همگون دارند ، جنسیت ها یکسان و ارتفاعات نیز یکی می باشد .

6/ در عملیات هسمن تقارن و محوریت حفظ شده بود .

7/ شبکه های هسمن در پاریس :

- شبکه محورهای شمالی و جنوبی
- شبکه شرقی و غربی ⇦ زندان باسیل را به نهادهای دوستی وصل می کند
- شبکه متمرکز جزیره وسط رورسن

8/ هوسمن میدانهایی درست می کرده که بصورت شعاعی خیابانها را به وصل می کرده و این محور و خیابانهای شعاعی برگرفته از باغسازی فرانسه و ورسای می باشد .

9/ توجه هوسمن به فضای سبز و گردشگاهی در طرح

10/ تنظیم ارتباطات درون شهری با خیابان و بلوار

11/ هوسمن سیستم فاضلاب را تأسیس می کند و بلگرام را برای تأسیسات بکار می برد .

مهندس و فارغ التحصیل پلی تکنیک آلفام را برای پارک بکار می گیرد .

هیتارف را برای ایستگاهها بکار می گیرد .

بالتار را برای بازارهابکار می گیرد .

شارل گارنیه را برای اپرا بکار می گیرد .

تحولات اجتماعی –اقتصادی –محیطی در انگلستان

در کشور انگلستان، روستا و شهرهای کوچک و قلعه ای وجود داشتند. عمده تجارت انگلیس پارچه بود بعد از گسترش و پیشرفت دریا نوردی، راه های دریایی به وجود آمد لذا تجارت و تقاضا برای پارچه و تولید افزایش یافت . در این زمان وسیله ای چوبی ساخته شد که عمل نخ ریس را تسریع کرد. در این حالت راندمان ۲ برابر شد و صنعت رشد کرد .دستگاه دیگری بر مبنای کار با آب ساخته شد لذا واحدهای نخ ریساز روستاها به کنار رودخانه ها نقل مکان کردند .تا بدین جا راندمان 10 .برابر و کارها تخصصی تر شد. گردش تجارت و مال افزایش و جامعه نشاط یافت. در این زمان دستگاه دیگری با نیروی محرکه بخار ساخته شد. این امر موجب شد همه کارخانه هایی که به کنار رودخانه آمده بودند برای ایجاد گرما و تبخیر آب برای کار دستگاه، نقل مکان کنند . پس بدین صورت معیشت روستایی به معیشت صنعتی تبدیل شد. مناطقی که معادن سوخت داشتند اولین کانون های شکل گیری شهرها شدند. به عبارتی ابتدا واحدهای تولیدی برپا شدند و بعد از آن مسکن کارگران و خدمات در اطراف آن ها شکل گرفت . در کل عالم جدیدی به مناسبات انسانی وارد شد . دیگر کل کار در دست یک نفر نبود و این سیاستی کارا به شمار می رفت . مفهوم کار و تولید عوض شد و به دنبال آن روابط و شهر نیز تغییر یافت.

مدرنیته و سنت

واژه«modernus» خود از قید«modo» مشتق شده است. در زبان لاتین«modo»، به معنای «این اواخر، به تازگی، گذشته ای بسیار نزدیک» است. به گمان بعضی از تاریخ نگاران، رومیان لفظ«moderni» را در اواخر قرن پنجم میلادی، در مورد ارزش ها و باورهای جدید، به کار می بردند. ارزش هایی که با باورهای پذیرفته شده ی قدیمی- که با لفظ«antique» مشخص می شدند- در تقابل بودند (آیتو،1386:784،احمدی،1377:3). واژه ی «مدرن»، پیشینه ای دراز دارد. این واژه در شکل لاتین، نخستین بار در قرن پنجم میلادی، برای متمایز کردن دوران مسیحیت از دوران جاهلیت و کفر، استفاده می شد. این واژه، از آغاز تاکنون، مفهوم گذر از کهنه به نو را افاده کرده و در هر حال، برای نشان دادن کیفیتی جاری است که با گذشته نیز تفاوت دارد.

حدود سال 1414 میلادی، آبوت سوژه معمار قرون وسطا، با ساخت یک هشتی و سپس بازسازی جایگاه هم سرایان کلیسای سن دنی پاریس، جایگاه خود را به عنوان معمار گوتیک تثبیت کرد. او اندیشه های خود در مورد معماری گوتیک و کلیسای سن دنی را در کتابی به تصویر در آورد و شیوه نوینی را در بازسازی این کلیسا- که تا آن موقع بی سابقه بود- ابداع نمود. او اثر خود را «اپوس مدرنوم» یا «اثر مدرن» نامید (پوزنز، 1983:89-90) در اصل سوژه بر این عقیده بود که شیوه ابداع او، معماری گوتیک، در مقایسه با معماری گذشته شکل گرفته است.

مدرنیته یک نوسازی مداوم به معنای آگاهی از شروع دورانی تازه است.

برای فهم و درک این موضوع می بایستی به ریشه ی دو کلمه «مدرن» و «مدرنیته» بازگردیم. مدرن مشتق از کلمه لاتینی modus است به معنای مقیاس و توازن و تعادل.

Modus

Modo (نو و تازه)

Moderatus(توازن و تعادل)

مدرن بودن به معنای نو و تازه بودن است ، ولی با درنظر گرفتن مقیاس زمان ← یعنی هم عصر بودن ولی با آگاهی و تعادل داشتن نسبت به زمانه ی خویش.

در این جا سه مسئله در مفهوم کلی «مدرنیته» مهم است :

مسئله ی زمان ← هم عصر بودن

لویی آراگون در مقاله ای تحت عنوان «مقدمه ای به 1930» در مجله ی انقلاب سورئالیستی می نویسد: «مدرنیته کارکرد زمان است».

مسئله ی نو و تازه بودن ← که مدرنیته را به مد نزدیک می کند، چون مد پدیده ای است که همیشه باید نو و تازه باشد

مسئله ی تعادل و توازن ← مدرنیته تعادلی است که با عدم تعادل و گسست همراه است. مدرنیته = سنت گسست

↓

نه فقط گسست با سنت به عنوان ایجاد نفی در دوران سنت

بلکه به معنای ایجاد نفی در درون مدرنیته.

مدرنیته قدرت نفی خود را در خود دارد.

زمانی که آرتور رمبوا می گوید: «می بایستی مطلقا مدرن بود» منظور او این است که شاعر مدرن می بایستی خود و جامعه اش را نفی کند و به نقد بکشد.

به همین جهت شاید بتوان گفت که مدرنیته معنای واحدی ندارد، چون خود پیوسته در جستجوی معناست. ویژگی جست و جوی معنی، از مدرنیته یک عنصر بحران ساز می سازد. مدرنیته خود فرزند بحران است،چون با تفکیک از سنت هویت خود را آشکار می سازد.

آیا می توان برای مدرنیته تاریخ تولدی یافت؟

1436 – ایجاد دستگاه چاپ

1453 – سقوط بیزانس

1492 – کشف امریکا

1520 – جنبش لوتر

1789 – انقلاب فرانسه

هایدگر در واقع مدرنیته را با متافیزیک ذهن گرایی یکسان می داند که با دکارت آغاز می شود و با نیچه به پایان می رسد.

برای فیلسوفانی چون فوکو و هابرماس، سرآغاز مدرنیته کانت و عصر روشنگری است.

.

بودلر در مقاله ای در روزنامه فیگارو 1863 در مورد نقاشی کنستانتن گیز تحت عنوان «نقاشی زندگی مدرن» برای نخستین بار مفهوم «مدرنیته» را به کار می برد.

به عقیده ی بودلر مدرنیته به معنای تخریب شکل های کلیشه قالبی شده ای است که سد راه تحول افکار و رفتار هستند. بودلر مدرنیته را در ارتباط با مفهوم «حال» توصیف می کند. از دیدگاه او مدرن کسی است که صاحب حافظه اکنون باشد. موضوع مدرن از نظر بودلر کسی است که زیبایی مدرن و زندگی مدرن را درک کند.

مدرن بودن یعنی فرزند زمان خویش بودن = رویارو شدن با سرنوشت مدرنیته. این سرنوشت به شکل جهان بینی ظهور می کند که در 5 محور گوناگون تجلی می یابد:

اعتلای سرمایه داری و تکنولوژی با خودبنیادی سوژه ای که سرور و مالک طبیعت می شود.

اعتلای لیبرالیسم و فردگرایی از طریق ایجاد قرارداد اجتماعی.

اعتلای علم جدید از طریق دستیابی به دانشی نو براساس تجربه.

اعتلای بوروکراسی و فرایند عقلانی سازی جهان از طریق افسون زدایی که به قول مارکس وبر به ایجاد «قفس آهنین» جهان مدرن می انجامد.

اعتلای فلسفه تاریخ از طریق ایده هایی چون پیشرفت، شک، نقد و بحران به منزله ی ایده های منظم کننده ی مدرنیته.

این تقسیم بندی را می توان به صورت دیگری نیز عرضه کرد، در واقع می توان گفت که 4 معنای اصلی از مدرنیته وجود دارد:

مدرنیه سیاسی ← که در قالب مفهوم مدرن از دموکراسی و شهروندی شکل می گیرد.

مدرنیته علمی و تکنولوژیک ← که نتیجه آن گسست معرفتی با کیهان شناسی ارسطویی، ایجاد علم جدید، انقلاب صنعتی و تکنولوژی مدرن است.

مدرنیته زیبایی شناختی ← که از رابطه جدید انسان با زیبایی و مفهوم جدید ذوق و سلیقه نشأت می گیرد.

مدرنیته فلسفی ← مدرنیته به معنای آگاهی سوژه فردی از طبیعت و سرنوشت خود و قرار دادن این سوژه به منزله ی پایه و اساس تفکر و اندیشه.

در این 4 مورد مدرنیته به عنوان امری خودبنیاد جلوه می کند. چه در مقام عقل ابزاری که با تسلط عقلانی و علمی– تکنولوژیکی بر جهان شکل می گیرد و چه به عنوان عقل انتقادی که در خودمختاری و خودآیینی سوژه تجلی می یابد. مدرنیته برای شکل دادن به منظومه ذهنی و نحوه ی وجودی دیگر در برابر سنت و جهان باستان قرار می دهد.

همانطور که در ابتدا دیدیم مدرنیته به عنوان عنصری نو در برابر جهانی کهنه قد علم می کند.

گسست از جهان کهنه به جهان نو، آهنگ و وزن مدرنیته را شکل می دهد تا حدی که به قول اوکتاویو پاز: «مدرنیته هیچگاه یکسان نیست، بلکه همیشه دیگری است».

و اگر پسامدرنیسم معنایی داشته باشد در همین دیگری بودن مدرنیته است. پسامدرنیسم مدرنیته ای دیگر است که به مدرنیته با نگاهی نو و دیگر نظر می افکند. پسامدرنیسم سنت نفی کننده و انتقادی مدرنیته را در مورد مدرنیته به کار می گیرد. ولی باید ببینیم این سنت چگونه در روح مدرن جای گرفت و محرکی شد برای حرکت پدیدارشناختی – منطقی مدرنیته.

در قالب چنین حرکت پدیدارشناختی بود که مدرن ها معانی جدیدی از جهان – خدا و انسان را تجربه کردند. این تجربیات ذهنی – فکری که همراه با تجربیات اجتماعی سیاسی بودند موجب فاصله گرفتن از نگرش باستان و طراحی فلسفی و سیاسی جهان جدیدی شد. مدرنیته را در واقع می توان به عنوان فرایند گذار از جهانی کیهان محور (در دوره ی یونان باستان) و خداوحور (در جهان مسیحیت و قرون وسطی) به جهانی عقل محور و فردمحور دانست.

مهم این است که در تمام طول این روند فرد و فردیت نقش پراهمیتی ایفا می کنند. این سیر فردیت و فردگرایی را از دوران رنسانس تا به امروز در جهان غرب می بینیم که در واقع می توان گفت که مرکز ثقل روح مدرنیته است.

اندیشمندان و هنرمندان دوره ی رنسانس علاقه اندکی برای قرار دادن خود در قالب یک جهان کیهان محور یا خدا محور داشتند. مسئله اصلی آنان بازاندیشی ذهن و جسم انسانی بود. برای مثال داوینچی را در نظر بگیرید که می گفت: «ذهن بشری مدل جهان است و وظیفه دارد که طبیعت را به سطح عقل برساند.» چون داوینچی اعتقاد داشت که جهان زیباست و انسان قدرت زیباتر کردن آن را دارد.

نقاشی میکل آنجلو در نمازخانه ی Sistine تفسیر یک هنرمند مدرن است از فصل سفر آفرینش و خلق انسان. نقاشی قرن شانزدهم اروپا بازتاب فاصله ای است که میان فرد مدرن و کیهان ارسطویی به وجود می آید.

با سکولار شدن عقل، انسان امنیتی را که به عنوان فرد در چارچوب جهانی کیهان محور و خدا محور داشت از دست می دهد و در جست و جوی این است که ساختارهای ذهنی یا سیاسی جدیدی را ابداع کند که به او امنیت از دست رفته را باز پس دهند.

بدین منظور، در مدرنیته معنای زندگی یک داده ی از پیش تعیین شده نیست بلکه وجود خود تبدیل به جست و جویی برای معنا می شود.

آن چه مسلم است این است که فرد مدرن به جنگ بت های ذهنی می رود و چون دکارت و بیکن مسئله ی تسخیر طبیعت و مالک و سرور شدن آن را مطرح می کند.

بیکن می گوید: «پیروی از طبیعت برای چیره شدن بر آن است». دکارت می گوید: »می بایستی سرور و مالک طبیعت شد». چرا انسان می بایستی سرور و مالک طبیعت شود؟ به دو دلیل:

با انقلاب کوپرنیکی – گالیله ای فرد مدرن به این نتیجه می رسد که زمین دیگر مرکز جهان نیست. پس رابطه ی جدیدی با طبیعت باید برقرار کرد.

برای ایجاد این رابطه فرد مدرن به مفهوم جدیدی از ذهنیت روی می آورد.

«من می اندیشم پس هستم»

دکارت پایه و اساس جهان طبیعی و سیاست انسان ها می شود. به قول هایدگر «من هستم، من وجود دارم. دکارت تمامی معنای هستی را تعیین می کند.»

از آنجا که انسان از طبیعت فاصله می گیرد و به طبیعت با نگاهی عقلانی و عینی می نگرد، قوانین نیز دیگر طبیعی نیستند.

. برجسته ترین چهره قرن شانزدهم، رنه دکارت (1650 - 1596) بود. از بستر اندیشه های او عقل گرایی سر بر آورد که در واقع به عنوان مرکز معرفت شناختی عصر مدرن محسوب می شد. این اندیشه با شک به همه چیزهای موجود آغاز شد و سرانجام بر سر این اصل بدیهی ایستاد که: من فکر می کنم، پس هستم. باور دکارت بر عقل مستقل انسانی ، همچون تکانه ای بر پیکره معرفت شناسی فرو آمد و سبب دگرگونی و انتقال کلی آن شد. اصل اساسی عصر روشنگری، در واقع کفایت و اختیار عقل انسانی بود.

سنت و سرنوشت مدرنیته در فرایند جهانی شدن

مدرنیته نیز دوران تأکید بر علم گالیله ای و نیوتونی همراه با انقلاب های علمی و صنعتی در غرب است. به عبارت دیگر، دوران مدرن یا مدرنیته در دو عنصر اصلی خلاصه می شود:

عقل ابزاری – به معنای تسلط انسان بر طبیعت و انسان از طریق به کارگیری علم و تکنولوژی

عقل انتقادی – به معنای تأکید بر سوژه خودمختار که شناسنده ی خود و جهان است و بر آزادی های فردی خود تأکید می کند.

از نظر تاریخی، فرهنگ مدرن با دوره ی رنسانس آغاز شده و با عصر روشنگری و انقلاب فرانسه و ایده آلیسم آلمانی به عنوان گفتمان کلیدی غرب تحکیم می شود.

اندیشه ی پسامدرن، تفکری است که به منظور تعیین حدود عقلانیت مدرن آن را نقد و کامل می کند. گرچه بسیاری بر این عقیده اند که پسامدرنیسم به نوعی پایان مدرنیسم است ولی درحقیقت پسامدرنیسم به نگرشی – چه فلسفی و چه هنری – گفته می شود که در چارچوب پسامدرنیسم اتفاق می افتد. در عین حال که چالشی است علیه این چاچوب، اما در درون این منظومه ی فکری و فلسفی مدرن اتفاق می افتد. در عین حال که فرزند آن است، اهداف و گفتمان آن را به چالش می خواند.

آن چه پسامدرنیسم در پی نقد آن است،اعتقاد دوران مدرن به عقل به عنوان کلی ترین و عینی ترین مسند واقعیت و این اعتقاد است که تمامی تغییر و تحولات اجتماعی بر مبنای فعالیت عقل صورت می گیرد. از این رو، پسامدرنیسم همراه با نقد پروژه ی روشنگری و مفاهیمی چون پیشرفت، کلیت، عقلانیت و نظام مندی تمامی اصول فردی و اجتماعی مدرنیته و ساختار معرفتی

نهادهای سیاسی آن را مورد تردید قرار می دهد. به طور خلاصه پسامدرنیسم چالشی است فلسفی، هنری، جامعه شناختی و سیاسی علیه تمامی ستون ها و پایه های فکری و سیاسی و علمی مدرنیته همانند اومانیسم، لیبرالیسم، رئالیسم و علم جدید و تکنولوژی.

عصر روشنگری که معتقد بود دوران تاریکی و خرافات را پشت سر گذاشته است، با انتقاد به قدرت کلیسایی، مسئله مشروعیت سیاسی مدرن را مطرح کرد و با تکیه بر انقلاب نیوتونی و اعتقاد به پیشرفت علمی و اخلاقی بشر، مبانی اقتصادی و سیاسی قرن هجدهم را که در لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی تجلی یافته است فراهم کرد. از نظر روشنگری، مقوله ای خنثی و عینی است که می تواند مبنای آزادی و نجات بشر شود و رؤیای آن تسلط بر جهان و پیشرفت جدی با این نگرش و نگاه فلسفی به انسان و جهان است.

مدرنیته

به طور کلی، «مدرنیته» را می توان تلاش برای محوریت بخشیدن به انسان و به خصوص عقل انسانی در همه ی شئونات، از مذهب و طبیعت گرفته تا امور اقتصادی و علمی، دانست. از سویی، مدرنیته یعنی جهان بینی و نگرش«مدرن بودن» وبه همین دلیل واژه های «مدرنیت و نوطرازی» را به عنوان معادل های آن در زبان فارسی، پیشنهاد شده است (آشوری، 1374 :230).

مدرنیزاسیون

واژه ی مدرنیزاسیون اغلب برای باز گشت به مراحل توسعه ی اجتماعی ، که بر پایه ی صنعتی سازی استوارند، به کار گرفته می شود. نوسازی یا مدرنیزاسیون ، طیف گسترده ای از تحولات اجتماعی – اقتصادی است، که به واسطه ی آن ، اکتشاف ها و نوآوری های تکنولوژی ، پیشرفت های صنعتی و شهرسازی ،شکل گیری دولت های ملی و جنبش های سیاسی انبوه ،ایجاد می شود و همه آنها به وسیله ی گسترش بازار سرمایه داری جهانی، پیش می روند. واژه ی مدرنیزاسیون، از قرن هجدهم میلادی، برای توصیف بناهای نوساز، به کار گرفته شدو هاریس والپول از نخستین نویسندگانی بود که از این واژه برای توصیف بازسازی یکبنای قدیمی،بهره گرفت ودر سال 1752 میلادی، هنری فیلدینگ از مدرنیزه کردن زبان سخن به میان آورد(قره باغی،1380 :27).

از سویی،مدرنیزاسیون به معنای هماهنگ یا به روزکردن یک چیز با نیازها یا شیوه های امروزی است. به عنوان مثال اگر در مورد مدرن کردن یک آشپزخانهسخن بگوییم منظور ما به کار گیری آخرین وجدیدترین امکانات وتجهیزات به سبکی "امروزی " برای تزئین آن است. به همین تربیت مدرن سازی محل کار معمولا، به معنای به روز نگه داشتن آن همگام با پیشرفت های فناوری معاصر وعمل کردن به آخرین توصیه ها به منظور دستیابی به حداکثر کارایی وبهره وری است. روند هایی مشابه برای مدرن سازی را می توان در اکثر بخش های جامعه، از پزشکی گرفته تا برنامه ریزی شهری، آموزش و پرورش یا مخابرات، مشاهده کرد. البته این روند، همیشگی و بی وقفه است. همین که نوآوری یا ابداعی به کار گرفته می شود، تغییرات یا اصلاحاتی بر روی آن انجام می گیرد و یا مدلی بهتر و جدیدتر جانشین آن می شود. در نتیجه، برای مثال، مدهای لباس یا وسایل آشپزخانه، مرتبا از دور خارج و انواع جدیدتر و بهتری تولید می شوند. کارفرمایان همواره، «بازده» نیروی کار خود را افزایش می دهند. پویایی این دگرگونی سریع و دائمی، به ویژه از آغاز قرن نوزدهم میلادی، شتاب بیشتری گرفته است.

به طور کلی، مدرنیزاسیون به دگرگونی ها، رشد ها و پیشرفت هایی که در جوامع مدرن، در نتیجه ی انقلاب صنعتی و ماشینی شدن زندگی به دست آمده است، اشاره دارد. انقلاب صنعتی، یکی از مهم ترین دستاوردهای مدرنیته بود. مدرنیته ای که با پیشرفت تکنولوژی یکی از مهم ترین سرفصل های آن به شمار می رفت. این تحول، در اواسط قرن هجدهم میلادی، در انگلستان و با کمی تاخیر در سایر ممالک اروپا، در زمینه ی افزایش جمعیت، افزایش تولیدات صنعتی و ماشینی شدن سیستم های تولید، اتفاق افتاد. اصطلاح«انقلاب صنعتی» به معنی رایج آن، بر ظهور ماشین های پیشرفته ی ریسندگی و بافندگی و ماشین بخار جیمزوات و لوکوموتیو راه آهن و نظام کارخانه ای دلالت دارد. اینها فقط بخشی از یک رشته تغییرات در فناوری و مسائل اجتماعی و فرهنگی بودند، که مجموعا انقلاب صنعتی را تشکیل می دادند. در این دوران، نوآوری های تکنیکی بزرگی که ماشین بخار مهم ترین آنها بود، تحقق یافت. مراکز عظیم صنعتی، شروع به رشد کردند، طبقه ی کارگر پدید آمد و مقررات تجاری که تا حدی منسوخ شده بود، راه نظام اقتصاد آزاد را گشودند

مدرنیسم

مدرنیسم به مجموعه ای خاص از سبک های فرهنگی و زیباشناختی ملازم با جنبشی هنری مربوط می شود که حدود اوایل قرن بیستم میلادی شروع شد و تا نیمه ی دوم همین قرن، بر هنرهای گوناگون سلطه داشت. این واژه بسیار پیچیده است؛ چرا که از یک سو، به فلسفه و فرهنگ دوران مدرن اشاره دارد و از سویی دیگر، جنبش های تاریخ هنر در یکصد سال میان 1850 تا 1950 میلادی را در بر می گیرد.

مقاله آدلف لوس، معمار - منقد، با عنوان «تزئین و جنایت، یکی از مهم ترین رسائل تاثیر گذار در معماری مدرنیسم آغازین است. وی مقایسه ای تمثیلی بین تزئین و انحطاط (فساد) و بین خالکوبی- نشانه ی جرم و نوعی آرایش یا تزئین بدنی- و انحطاط انجام داده است. او در رساله مذکور می نویسد:« انسان مدرنی که خود را خال کوبی می کند، یا مجرم است یا منحط. زندان هایی وجود دارند که بالغ بر هشتاد درصد زندانیان آن خال کوبی کرده اند.[...] اگر شخصی که خال کوبی کرده هنگام آزادی بمیرد، قطعا پیش از آن که به مرگ محکوم شود خال کوبی کرده است.» لوس با اتکاء به این تفسیر اجتماعی، به یک اصل عمومی تاریخی دست می یابد:«[...] من این حقیقت را کشف کرده ام و آن را به جهانیان اعلام می کنم: تحول و پیشرفت فرهنگی برابر است با حذف تزئینات از اقلام مصرفی اشیاء روزمره» (لوس،1382: 40-41). معماری در نزد لوس، هنر محسوب نمی شود اما به معنای واقعی کلمه یک حرفه ی سودمند است. سرگذشت معماری مدرن، همچون تاریخ نظری خود مدرنیسم، می تواند مراحل آغازین متفاوتی داشته باشد. اما همین انگیزش لوس در فراخوان به حذف تزئینات، نقطه ی خوبی بریا آغاز بررسی است زیرا خود به موضوعات مختلف و گسترده تری ارتباط می یابد و به طرق متفاوت قابل روایت است. فراخوان به حذف تزئینات برای فرم ها، فضاها و نماهای پیشامدرن، عملا تبدیل به شعار محوری معماران مدرن شد.

ایده ی تزئین به عنوان عنصر لازم در مفهوم آشکار آن، به طریق شهودی به عنوان سربار، دست و پاگیر، مزاحم و خطاکار و حتی به عنوان نوعی انحراف توجه از جوانب اصلی معماری، قلمداد شده است.

حدود یک دهه بعد از مقاله ی «تزئین و جنایت» لوس، به سال 1923 میلادی، اندیشه ماشینیسم مجددا در رساله لوکوربوزیه، تحت عنوان «به سوی یک معماری»، مطرح شد. لوکوربوزیه مجموعه مقالات خود را در نشریه «به سوی یک معماری» (که با

عنوان «به سوی یک معماری جدید» در سال 1927 میلادی به انگلیسی ترجمه شد)، منتشر می کرد. شاید بتوان این ادعا را داشت که کتاب «به سوی یک معماری» لوکوربوزیه، مهم ترین کتاب قرن بیستم میلادی، در زمینه ی معماری است. او وظیفه ی بنیادی نسل خویش را، تفکر مجدد درباره ی معنای معماری برای عصر جدید تکنولوژی و از نظر اجتماعی مساوات طلب، می داند. شعارهای لوکوربوزیه، نظیر « صندلی، ماشینی برای نشستن» و «خانه، ماشینی برای زندگی کردن»، جنبه های مشخص چیزی بودند که وی آن را کاملا «زیباشناسی مهندسان» می نامید. وی در فصل «زیباشناسی مهندس و معمار» می نویسد: «زیباشناسی مهندس، معماری دو چیزاند که همراه یکدیگر گام بر می دارند و یکی از دیگری ناشی می شود: یکی از آنها اکنون در اوج کمال خویش است، و دیگری در وضعیت قهقرایی ناخوشایندی به سر می برد. مهندس، با الهام از قانون کلی هماهنگ می کند. او به هماهنگی دست می یابد. معمار با آراستن صورت ها [فرم ها] یش نظمی را تحقق می بخشد که آفریده ی محض ذهن اوست؛ او با صور و اشکال، حواس ما را به شدت متاثر و عواطف تجسمی [پلاستیک] را بیدار می کند؛ با روابطی که می آفریند پژواک های عمیقی را در ما برمی انگیزد و معیار نظمی را به ما می دهد که احساس می کنیم با نظم جهان ما هماهنگ است، او جنبش های گوناگون قلب و فهم ما را تعیین می کند؛ آنگاه است که ما حس زیبایی را تجربه می کنیم» (لوکوربوزیه، 1381: 202-203). این نگرش که در آن ماشین محوریت داشت، به نوعی، کارکردگرایی مینی مالیسم بود. صرف نظر از آنکه نیازهای ابتدایی یک پروژه ی معماری تا چه حد پیچیده باشد، مینی مالیسم جلوه ی صوری معماری مدرن شد.

۱ -بینش های حاکم در دوران مدرن- ۲

۱ .دیدگاه مکانیکی ۲ .دیدگاه زیست شناسانه

1-دیدگاه مکانیکی

نگرش اول، نگرش مکانیکی به عالم میباشد که از طریق کشف نیروی جاذبه و نظریهٔ جدید کیهانشناسی گالیله خورشید مرکز عالم است، زمین و سایر سیارات به دورش میچرخند مطرح شد. در این نگرش نظام کیهانی مانند یک ماشین بزرگ براساس نیروی جاذبه که دارای قوانین مشخصی میباشد در حال حرکت است .یک چنین نگرشی نسبت به عالم عمومیت و تعمیم پیدا کرد نسبت به بقیهٔ نگرشهایی که در دیدگاه مدرن مطرح است .یکی از تجلیات آن را در گفتههای لوکوربوزیه معمار بزرگ مدرن میتوان دید .کوربوزیه میگوید :خانه ماشینی است برای زندگی، یعنی ذات ماشین با ذات خانه یکی است .ذات ماشین اجزایی دارد که تعریف، نقش، شکل و روابط مشخصی دارند و وقتی با هم در تقابل قرار میگیرند یک خاصیتی از خودشان بروز میدهند .در واقع یک نوع نگاه جزءنگر، سامانمند، منطقی و قابل سنجش. در این دیدگاه کیهان را به اجزاء و روابط قابل ارزشی که بین آنها وجود دارد تبدیل میکند و قوانین را به آنها تعمیم میدهد و قوانینند که نشاندهندهٔ رفتارها میباشند. در هر مقولهٔ ماشینی هر یکی از اجزاء تعریف، نقش و شکل خاص خود را دارند و برای ساختن کلیت ماشین روابط خاص خودشان را نیز دارند و نهایتاً به یک کل مکانیکی منتهی میشوند.

جدا از وجه تحلیلی و منطقی، یک » خانه ماشینی برای زندگی است « وقتی یک معمار مشهور) لوکوربوزیه (میگوید وجه زیباییشناسانه هم وارد میکند یعنی در ماشین یک نوع ارزش و زیبایی میبینند.

برای انسان مدرن که در عالم جدید پا به زندگی گذاشته، مخلوقات جدید، زیبا، جاذب و ارزشمند جلوه میکنند، در منطق ارزشی و زیباییشناسانه هم دارند .دیگر زیبایی پدیده به آن فرمولها و ، functional نتیجه جدای از منطق

تناسبات خاصی که در رم یا یونان وجودداشت بستگی ندارد.معیار زیبایی از جای دیگری می آید.معیار زیبایی باعقلانیت،سودمندی وقانونمندی رابطه برقرار میکند .پس نگاه مکانیکی، نگاهی است که همزمان وجه منطقی، ارزشی و زیباییشناسانه دارد که در بیان معماریهای مختلف تراکم ارتباطش را مستقیم یا غیرمستقیم میبینیم.

اثرات دیدگاه مکانیکی در معماری

در عصر مدرن تعریف زیبایی متفاوت است .در واقع آنچه که هست و واقعاً هستی خود را صادقانه بیان میکند زیباست .زیبایی از حوزه احساس خارج میشود و وجه منطقی مییابد .در واقع همه شعار مدرنیته در یک جمله بیان می شود : فرم تابع عملکرد است .در واقع معماری مدرن انعکاس نگرش مکانیکی انسان به جهان در عصر مدرن است .به نحوی عصر مدرن و معماری مدرن آزادی از الگوهای پیشین میباشد اما این آزادی به معنای عام کلی نبود . مدرنیته چهارچوب خاص خود را پذیرا میباشد .نمیتوان گفت عصر مدرن عصر مکانیک است اما آن چه در حوزه مکانیک استفاده میشود در حوزه معماری عصر مدرن هم استفاده میشود .نگاه مدرن به هر چیزی نگاه تجزیه گر و تجریدی است .اجزاء اصلی را کشف میکند و بقیه را دور میریزد یعنی تزیین در ماهیت ابزار است .اگر قرار باشد یک تناسبی بین اجزاء ماشین و نگاهی که معمار مدرن به معماری دارد برقرار کنیم، متوجه میشویم که در معماری مدرن هر فضایی اسم دارد) .اسم کاربردی و اسم عملکردی .(اتاق خواب، اتاق نشیمن، کلاس درس و. . . .
پس هر کلیت معماری از جزء فضاهایی که تعریف مشخصدارند تشکیل میشود .اتاقها با توجه به عملکردشان تعریف میشوند .مثل اجزاء ماشین .مثلاً سرسیلندر و یاتاقان و . . .هر کدام شکل و عملکرد خاص دارند .اندازه و شکل پذیرایی الزاماً با اندازه و شکل اتاق خواب یکسان نیست و هر کدام رابطه خاص دارند .به میزانی که اتاق خواب به فضای سرویس باید نزدیک باشد و با هم رابطه داشته باشند، ممکن است با فضای آشپزخانه رابطه نداشته باشد .پسدقیقاً نگرش مکانیکی چهارچوب یک نوع نگرش معماری قرار میگیرد.

2-دیدگاه زیست شناسانه

نگرش دوم که بر معماری حاکم میشود نگرش زیست شناسانه است . همانطور که نگرش مکانیکی از نگاه به عالم و پدیده های کلان شروع میشود و بعد وارد معماری و حلقه سیستمها میشود، نگاه زیست شناسانه به طبیعت نیز وارد معماری می شود .در واقع کتاب منشأ انواع داروین به تعبیری تنها کتاب یا یکی از سه کتابی است که بیشترین تأثیر را در حوزهٔ تمدن غرب از خود به جا گذاشته .در حال حاضر این نظریه های قدیمی بارها مورد نقد قرار گرفته ولی در زمان خودش مثل وحی مطلق تلقی میگردد و به شدت مورد احترام قرار میگرفت.
داروین معتقد است:
۱ .موجودات زنده تغییر میکنند.
۲ .بعضی از موجودات وجود داشتند که امروز نیستند.
۳ .تغییرات موجودات تابع محیط آنها است.
۴ .اجزای بدن موجودات تابع نقش عملکردی آنها تغییر میکند) .مثلاً پای اسب در ابتدا به این صورت نبوده بلکه در گذر زمان تغییر میکند و به شکلی درمی آید تا بهترین عملکرد را داشته باشد .در نتیجه بین شکل و عملکرد در حوزهٔ زیستشناسی رابطه برقرار میشود .در نتیجه بین شکل و عملکرد و رسپانسعملکردی که آن عضو در محیط دارد رابطه برقرار میشود(.

۵ .تحول در طول زمان به سمت تکامل رخ می دهد) .موجوداتی که در تنازع برای بقاء پیروز ماندند باقی میمانند و موجوداتی که شکست خوردند به طور طبیعی حذف شدند .در نتیجه برای حذف شدن یک عده نباید به دنبال مقصر بود(.

اثرات نظریه داروین

داروین علت انقراض نسل و پایداری بعضی موجودات را شکست یا پیروزی در تنازع بقا می داند و می گوید که این یک اتفاق طبیعی است.

•انسان احکام زیست شناسی را در جامعه و شرایط اجتماعی و سیاست خود تعمیم می دهد . بدین معنا که هر کس که قوی تر است طبیعتاً حق بقا دارد.

•اقتصاد به جای آنکه مبتنی بر عدالت بر پای اخلاق باشد، مبتنی بر رقابت و حذف طبیعی است).ایجاد بازار ی رقابتی(

•این دیدگاه بحث استعمار و نژادپرستی غرب در عصر مدرن و برتری اروپاییان بر دیگر ملت ها را توجیه می کند.

•نسل های ضعیف، گونه های دیگر را فاسد می کنند ;در نتیجه حذف ضعیف ها ارزش دارد. لازمه رسیدن به کمال باقی ماندن قوی تر هاست.

•بعد از نظریهٔ داروین نگاه بشر به پدیدهها نگاه متحول و کمالی است .یعنی هم پدیده ها را متحول فرض میکند، هم رو به کمال .اگر قرار باشد پدیدهها رو به کمال باشند، پدیدههای جدیدتر ارزشمندترند با این منطق نگاه مدرن شکل میگیرد و جدید بودن ارزش میشود و چون جدید بودن کاملترین حالت است تاریخی بودن ضدارزش میشود . هر چیزی که مربوط به گذشت است فاقد ارزش و هر چیزی که مربوط به حال و آینده است ارزشمند میباشد .به همین دلیل یکی از اصلهای اساسی در معماری مدرن، اصل خلاقیت و نوعآوری است و مفهوم تحول و کمال مستمر به مفهوم بیولوژیکی و زیستشناسانه آن شکل میگیرد.

اثرات دیدگاه زیست شناسانه در معماری

نظریه داروین، پدر نگاه ارگانیک رایت است، بدین صورت که اجزا باید پیوستگی و انسجام داشته باشند تا به یک وحدت ارگانیک برسند .یک قیاس زیستشناسانه بین مسائل طبیعی با معماری به وجود میآید.طبیعت خالص است و زیبایی در ذات آن است و در عصر مدرن نیز زیبایی الحاقی جای ندارد .عملکرد جزء ذات طبیعت است .هر پدیدهای که همگام با عصر پیش نرود و نگاه تکاملی نداشته باشد، با شکست روبرو میشود .بنابراین هر تحولی در معماری باید تکاملی باشد و تکرار و بازگشت در آن نباشد. پس معماری مدرن به مفهوم کلان آن یک معماری با نگاه زیستشناسانه میباشد و برای آن اعضا تعریف میکند و برای هر عضوی عملکرد و شکل خاص تعریف میکند .بین عملکرد و شکل رابطهٔ متقابل وجود دارد .اگر قرار باشد فرمی را خلق کنیم برای فهمیدن اینکه این فرم صحیح است یا نه باید ببینیم عملکرد دارد یا نه .همین امر در عین حال که معیار منطقی میشود معیار زیباشناسانه هم میشود.به طور خلاصه می شود این گونه بیان کرد که:

•هر عنصر در معماری دارای عملکرد خاص می باشد.

• . (form follows function)بین فرم و عملکرد رابطه وجود دارد

• . (ornament is a crime)ضایعات و عوامل بدون کارایی باید حذف شوند

•سالیوان : تزیین ارگانیک پس از زدودن تمام تزیینات فرا می رسد.

•معماری از منظر زیست شناسانه همانند یک موجود زنده مورد توجه قرار می گیرد .نزدیکترین دیدگاه به این نوع نگرش که هماهنگ و همسو با معماری مدرن نیز می باشد، معماری ارگانیک است.

عوامل محرک در حرکت به سمت مدرن

یکی از عوامل اصلی که موجب میشود به سمت تحولات جدید برویم، قالب شدن نگرش مکانیکی و زیستشناسانه و بیولوژیک است. تغییرات دیگری که این تغییرات را همراهی میکند اتفاقاتی است که از حوزهٔ انقلاب صنعتی سرچشمه میگیرد مانند آنچه که در انگلستان اتفاق افتاد) . جابجایی شهرها از محل تولید به کنار معادن زغال سنگ (شهر جدید با شرایط جدید و مناسبات جدید بر مبنای تولید صنعتی و تجارت شکل گرفت . شهر جدید در یک فضای انتقادی شکل میگیرد و واجد عناصر جدید میباشد و هیچ نوع سابقهٔ تاریخی ندارد و از هیچ نوع سنت تاریخی پیروی نمیکند. شهر جدید واجد ساختارهای جدید مثل خطآهن و ایستگاه راهآهن است که سابقهٔ تاریخی ندارند و در حرفهٔ مهندسی با منطق جدید تعریف میشوند و با منطق جدید شکل خاص خودشان را پیدا میکنند . شهر جدید در فضای جدید و با منطق جدید شکل میگیرد.

تأسیسات جدید با تکنولوژی جدید همراه میشود. تأسیسات جدید بیشتر توسط مهندسین ساخته میشوند. در نتیجهای شاخهای جدید از فعالیتهای عمرانی به موازات کار کلاسیک معماری شکل میگیرد و توسعه پیدا میکند که محوریت با مهندسی میباشد. زمانی که تولیدات بالا میرود و متنوعتر میشود .برای معماران جذاب میشود .از اینجاست مهندسان میتوانند الگوی معماری باشند، به نظر میآید راه حل آنها منطقیتر است و با تئوریهای زمانشان سازگاری بیشتری دارد تفکر مدرن به دنبال خود مصالح جدید، فنآوری جدید و به تبعیت آنها ساختمانهای جدید نیاز به انبوهسازی و توجه به سرعت ساخت وساز را به همراه داشت درحالیکه معماران هنوز در پی تبعیت از تزیینات کلاسیک بودند، نگرش پوزیتویستی و اندیشه منطقی و عقلانی و به وجود آمدن مصالح جدید از قبیل فولاد و شیشه بتن خط مشیی برای مهندسین شد .در واقع نوعی تفکیک مهندسی و معماری، تفکیک فن و هنر، در کار معماری به وجود آمد .تجلی این تفکر در ساخت پلهای فلزی ایفل و نمایشگاهها نمود پیدا کرد.

مطلب دیگری که این حرکت را تشدید میکند توسعهٔ امکانات جدید مهندسی میباشد .تولید بتن، تولید شیشه، اختراع آسانسور که همهٔ قابلیتهای جدید را در اختیار ساختمانهای جدید قرار میدهند و در تغییر ساختارها کمک میکنند در نتیجه مهندسین جدید در دروازهٔ سبک نو قرار دارند معماران امروزی مهندسین هستند « وان ده ولد میگوید: امروز علما و مخترعین جای شکسپیر و دانته را پر کرده اند

از اینجاست که نگاه مکانیکی ارزش زیباییشناسانه پیدا میکند در واقع در دانته هنر داریم ولی در مخترع عقلانیت و منطق داریم، پس هر چیزی عقلانی و منطقی است زیبا هم تلقی میشود .ساده و ارزشمند هم تلقی میشود . دستگاههای زیباییشناسی و معیارهای سنجش معماری تغییر پیدا میکند.

روشهای حقیقی در مقابل روشهای کاذب تعریف میشوند .روشهای حقیقی، روشهایی هستند که از منطق و عملکرد پیروی میکنند و مبتنی بر الگوی مکانیکی -زیستشناسانه هستند .روشهای جدید منطقی تلقی میشوند، روشهای قدیمی کاذب.

تزئین بدون منطق عنصر کاذب شناخته میشود .زیباییشناسی نامعقول هم عنصر کاذب شناخته میشود .عقلانیتی که بعد از رنسانس بوجود آمد کاملاً حاکمیت پیدا میکند .معماری یک امر معقول میشود، زیباییشناسی هم زیباییشناسی معقول است .هر چیزی همانطور که ذاتاً هست زیباست .صادق بودن و بیان مستقیم داشتن ارزشمند تلقی میشود . برای اینکه معماری گذشته را پر از تزئینات کنند بهتر بودن معماران را آزاد میگذاشتند تا برای مدتی با سادگی بسازند

واگنر) ۱۸۹۴ : .بین زیبایی اصیل و هدف تزئین رابطهٔ متقابل قائل میشود«

تنها مبدأ حرکت برای آفرینش هنری زندگی مدرن است فرمهای مدرن باید هماهنگ با خواستههای عصر ما « باشد

آدولف اوله) ۱۸۹۸ معتقد است
هر چه که قابل بهره برداری عملی است، نمیتواند زیبا باشد
سالیوان معتقد است:
وجه هنری و زیباییشناسی با وجه سودمندی و هماهنگی ابزارگونه سنجیده میشود . » .سودمندی و هماهنگی ابزار با یکدیگر این نگاه غالب و روح عمومی است که در معماری مدرن حاکم میباشد .البته این بدین معنا نیست که همه در این قالب حرکت میکنند. برای مثال آلوارالتو را داریم که بسیار متفاوت از اینهاست و به یک نحوی رایت که با توجه به سایت طراحی میکند .در کنارشان لوکوربوزیه را هم داریم که معماری را مثل یک مجسمه و شئ ساخته شده و آماده روی طبیعت قرار میدهد

سبک بین لملل

آن وجهی از معماری مدرن که عمومیت پیدا میکند و جهانی میشود بیشتر نگاه مکانیکی آن است .
perfectبین المللی در تمام دنیا بصورت یکسان گسترش مییابد .ساختمان را به صورت یک ماشین سبک و خودکفایی میبیند و هیچ ارتباط و اتصالی با بیرون ندارد مثل ماشینی که میتوان در یک کشور تولید و در کشور دیگر استفاده کرد .یک امر تکنیکال .به همین دلیل معماری چند تا از ارتباطات اساسیاش را از دست میدهد . معماری ارتباطش با مکان، با سایت و در بسیاری از جهات با اقلیم از دست میدهد .به این دلیل که اعتقاد بر این است که سیستمهای مکانیکی به راحتی میتوانند نیاز ساختمان را تأمین کنند . سیاستهای اقتصادی کشورهای صنعتی هم این موضوع را به نفع خودشان میدانند چون تولیدکنندهٔ سیستمهای تأسیساتی و صادرکنندهاش این کشورها هستند .در نتیجه بعنوان یکی از سیاستهایشان میشود .معماری مدرن اتصالش با تاریخ هم از دست میدهد . چون تاریخ را ذاتاً مربوط به گذشته میداند .در بسیاری از دانشکدههای معماری درس تاریخ حذف میشود .چیزی که دوباره اهمیت مییابد قانونمند و قابل استاندارد شدن پدیدهها میباشد .پدیدهها به وجه کمی و قابل سنجشان تقلیل مییابند و نهایتاً استاندارد میشوند .انسان به موجودی که دارای ابعاد و اندازهها و استاندارد و ویژگیهای ارگونومیک میباشد تبدیل میشود .در نتیجه استاندارد مشخصمیشود .بعنوان مثال عرض در و پنجره مقدار مشخصی میشود .ابعاد تخت، ارتفاع صندلی و...مشخصو استاندارد میشود .همه چیز تبدیل به استانداردهای بینالمللی میشود .خانه و ابعاد و تأسیساتش استاندارد میشوند .میدانها، خیابانها و...استاندارد و قابل تعمیم میشوند.
در نتیجه ارتباط با فرهنگ بعنوان یک امر مرتبت با تاریخ و اندیشه و اعتقاد به نحوی موجودیت خود را از دست میدهد و یک نهاد خود بنیاد میشود و به جهات مختلف در دنیا گسترش مییابد و چهرهٔ دنیا بر اثر تعمیم الگوهای مدرن بالکل دگرگون میشود و براساس استانداردهای یکسان، سیما و معیارها یکسان میشوند .این امر به نحوی با روحیهٔ شکست خورده و منفعل کشورهای جهان سوم و سیاستهای اقتصادی و فرهنگی جوامع غربی که در پی توسعه و گسترش فرهنگ و منافع اقتصادی خودشان هستند تشدید میشود و در نهایت در ظرف نیم قرن چهرهٔ کل دنیا دگرگون میشود.

-اصول معماری مدرن

عوامل شاخص و محورهای معماری مدرن، عملکردگرایی، حذف تزئین، عدم تقلید از گذشته، استاندارد کردن و تکنولوژی میباشند) .بروز پیروی از عملکرد، زیبایی برابر کارکرد (در کنار اینها عقلگرایی، انسانگرایی و مادیگرایی که نتیجهٔ
تحولات فکری و اندیشهای بعد از رنسانسمیباشند نیز وجود دارند.

یکی از اصولی که در حد فاصل دوران معاصر و دوران مدرن مطرح میشود، برگشت به شرق است .اینکه چه معماری مناسب است مورد تردید قرار میگیرد .یک عده بازگشت به کلاسیک، یک عده برگشت به دوران مدرن دارند و یک گروهی متمایل به شرق میشوند.

شهرسازی در دوران مدرن-

عین منطقی که در مورد معماری وجود دارد در حوزهٔ شهرسازی هم حاکم است .نگاه مدرن به شهر نگاهی است که شکلگیری ساخت و ساز بر مبنای تکنولوژی جدید و ساختن ساختمانهای بلند، جانشینی ماشین، به هم خوردن مقیاسها و حاکم شدن مقیاس جدید و روابط جدید در شهر را در پی دارد .ماشین که وارد میشود، مقیاس و شکلها ماشینی میشوند. و تکثیر اجزا و برقراری (function) منطقی که بر معماری حاکم است بر شهر هم حاکم میباشد .منطق عقلانیت و عملکرد رابطه بین اجزا، این در واقع روح نگاه حاکم میباشد .شهر عیناً بر مبنای عملکردهایش تعریف میشود و برای هر کدام از عملکردها ماهیت و منطق و استدلالی تعریف میشود .در نتیجه در عرصهٔ شهری هر کدام در جایگاه خودشان مستقر میشوند.

میگویند که عبارتست از :کار، zoning شهر به چهار عملکرد اصلی تقسیم میشود .که اصطلاحاً به آن تئوری استراحت و سکونت، فراغت و تفریح که ارتباط و ترافیک و سیستمهای حمل و نقل آنها را به هم مرتبط میکند . بعضی مواقع شهر به function های مختلفی تقسیم میشود .هر function ها و zon در تقسیمبندیها خدمات را هم اضافه میکنند .سیستمهای ارتباطی آنها را به هم متصل میکنند .الگویی که بر شهر حاکم است مثل الگویی است که بر خانه و مدرسه حاکم است.

-ایران در دوران مدرن

اساسیترین تغییراتی که در معماری ایران اتفاق میافتد تغییرات حکومتی سازمانیافته است ابتدا در دورهٔ قاجار یک رویکرد فرهنگی و منفعل است .پهلوی اول زمانیکه مستقر میشود، بازسازی ایران را با الگوهای مدرن هدف قرار میدهد .همهٔ ساخت و سازهای جدید بر مبنای الگوهای جدید ساخته میشوند .در دورهٔ پهلوی اول جامعه و پیشرفت جامعه در این مدار قرار میگیرد .یک رگهای از اصالت هم وجود دارد .در نتیجه در بعضی از الگوها نوعی بازگشت به الگوهای ایران باستان با ملاحظات سیاسی و فرهنگی دیده میشود .از این موج که رد شویم چیزی که قالب میشود تغییرات سازمانیافتهٔ حکومتی میباشد که در حوزهٔ معماری اعمال میشود .عنصر دیگری که بصورت ساختاری و اساسی در معماری ایران اثر میگذارد ایجاد مدارس معماری مدرن و جدید است که یا مستقیماً توسط اساتید خارجی یا کسانی که در خارج آموزش دیدهاند اداره میشوند.

اغلب اینها نسبت به ساخت و ساز سنتی کاملاً بیسوداند .اولاً اعتقادی ندارند .به تاریخ بلکل اعتقادی ندارند و به تاریخ جهان سوم به صورت مضاعف اعتقادی ندارند .ثانیاً هیچ نوع زمینهٔ آشنایی ندارند .در نتیجه معماری سنتی در حاشیه قرار میگیرد.

بارزترین اثراتی که در حوزهٔ شهرسازی دارد .ایجاد شبکههای دسترسی سواره به جای پیاده در میادین و خیابانهاست . ساختار جدید بدون کوچکترین توجهی به بافت و ساخت و ساز موجود بر شهر حاکم میشود .به ساختارهای گذشته توجهی نداشتند چون آنها را فاقد ارزش میدانستند .در حالی که در کشورهای اروپایی و شهرهای اروپایی، در تغییراتشان اصلاً چنین اتفاقی نیافتاده یا اینکه هوشمندانهتر و کمتر اتفاق افتاده .یعنی توسعهٔ جدید در ادامهٔ توسعه های قدیمی میباشد.

-اصول لوکوربوزیه

بحث مهمی که در مورد اصول لوکوربوزیه وجود دارد این است که احساس میشود ممکن است بین آنها و اصول

معماری مدرن پیوستگی ایجاد نشود .پنج اصل کوربوزیه عبارتند از :پلان آزاد، استراکچر آزاد، پیلوت، پنجرهٔ افقی ممتد، باغ بام.
پلان آزاد ترجمان عملکردی دیدن طراحی است، هیچ نوع هندسه و شکل خاص بر معماری حکومت نمیکند.
معماری براساس ماهیت کارکردی خودش آزاد است که حرکت کند و شکل بگیرد.
استراکچر آزاد به معنای تحول تکنولوژیک است که اتفاق میافتد، ساختمانهای قدیمی با دیوار باربر ساخته میشوند که هم فضا را تعریف میکند و هم بار را تحمل میکند در حالی که وقتی بتن یا فولاد کشف شد، بار را ستونهای ساختمان تحمل میکنند و میتوان دیوارها را هر جا که میخواهند بسازند .در نتیجه استراکچر از عناصر معماری جدا میشود و عناصر معماری با آزادی عمل بیشتر به هر شکلی میتوانند مستقر شوند .اشاره به جنبه تکنیکال معماری دارد .اما سه عامل بعدی اشاره به بحران شهرهای صنعتی دارند و سعی در حل مشکلات این شهرها.
شهرهای صنعتی، در اطراف معادن زغال سنگ و کارخانجات شکل گرفتند و با همان حالت ابتدایی با هم عجین میشوند .عملکردها در آن سامانیافته نیستند و بینظمند .مخصوصاً قسمتهای کارگرنشین تراکم بالایی دارند و به لحاظ ضوابط کار، ضوابط درستی ندارند .در واقع توسعهٔ شهر صنعتی با آن فرآیند تبدیل به یک بحران و معضل فیزیکال میشود .بسیاری از اندیشه های شهرسازی مثل باغ شهر هاروارد، شهر خطی سوریا یا شهر درخشان کوربوزیه که متأثیر از اصولش میباشد تحت تأثیر فضای نامناسب شهرها شکل میگیرند.
تراکم بیش از حد، کمنوری بیش از حد محیطهای کار و سکونت، فقدان سیستمهای فاضلاب، عدم دسترسی به هوای پاک و تهویهٔ مناسب، از بین رفتن فضاهای سبز و ساخت متراکم فضاهای مصنوع اساسیترین معضلاتند .که کوربوزیه با بیان اصولش سعی در حل این مشکلات دارد .ساختمان را از زمین جدا میکنیم تا طبیعت بتواند به شهر برگردد و بصورت یک جریان پیوسته در طبقهٔ همکف کل شهر حرکت کند و ساختمانها بالا بیایند .پس ساخت بنا بروی پیلوت برمیگردد به بافت متراکم و فشرده و بدون فضای سبز شهر صنعتی.
پنجرهٔ افقی ممتد از طرفی از امکانات تکنیکال بوجود آمده ناشی میشود) دیوار نقش باربری خود را از دست داده(پس میتوان پنجره را به هر شکلی و به هر ابعادی ایجاد کرد .اگر فضای سبز را داخل شهر آوردیم و ساختمانهای مسکونی را داخل بلوکهای متمرکز قرار دادیم، سطح بازشوها را گسترش دادیم.
باغ بام عنصر مکمل پیلوت است .نه تنها جریان هوای باز در همکف شهر توسعه پیدا میکند بلکه در پشتبامها نیز توسعه مییابد.
در مقابل بحران شهر صنعتی اینها راهحلهایی ایدهآلی هستند که کوربوزیه برای جامعهٔ صنعتی پیشنهاد میکند.

پست مدرنیسم

کلمه پست مدرن در فارسی به فرامدرن و پسامدرن ترجمه شده است اما درکل به شرایط بعد از مدرن یا مراحل تاریخی بعد از مدرن تلقی میشود .بحث مشترک در همه فلاسفه پستمدرن این است که عقلانیت، قطعیت علمی و خردگرایی محض مدرن را زیر سؤال میبرند .مدرنیسمها عقل را راه حل تمام مشکلات انسانی میدانند در حالیکه پستمدرنیسمها بر این باورند که عقل ابزاری است و کامل و بدون نقصی نیست که تنها به وسیله آن بتوان به آزادی و رستگاری رسید.

مدرنیسم عصر ایدئولوژی است که حاصل آن ایدئولوژیهای کمونیسم، و . . . است اما پستمدرنیسم هر ایدئولوژی را رد کرده و به تکثر و قرائتهای مختلف تکیه دارد .انسان مدرن مسخر تکنولوژی است و با اعتقاد راسخ بر آن پایهگذار سبک بین-الملل بوده است .انسان پستمدرن معتقد است که نباید عاشق تکنولوژی بود بلکه باید ماهیت آن را شناخته و نسبت به آن دقیقتر برخورد کرد آنها استفاده سودمند از تکنولوژی را در جهت همنوایی با طبیعت میدانند.

پست مدرن، پست مدرنیته، پست مدرنیسم

شکل گیری جریانات بعد از مدرن با سه اصطلاح پست مدرن، پست مدرنیته و پست مدرنیسم از یکدیگر تفکیک و متمایز می شوند

پست مدرنیته، زمان یا وضعیتی بعد از مدرنیته است و می توان آن را به مثابه مجموعه عواملی دانست که ریشه در ازهم پاشیدگی مفاهیم اجتماعی مدرنیته دارد. براساس پندار عده ای از اندیشمندان، پست مدرنیته حرکتی به سوی یک عصر فراصنعتی است که از این دوران با عناوین دیگری مانند جامعه مصرفی، جامعه اطلاعاتی، جامعه الکتریکی یا دارای تکنولوژی سطح بالا و مانند آن، یاد شده است.

اگر مدرنیسم را به عنوان فرهنگ مدرنیته یا به تعبیری ایدئولوژی مدرنیته بدانیم، پست مدرنیسم، فرهنگ یا ایدئولوژی پست مدرنیته است. پست مدرنیسم به معنای دقیق کلمه، یک مکتب فکری نیست؛ همچنین، جنبش فکری یکپارچه ای نیست که هدف یا زاویه دید مشخصی داشته باشد. در ضمن، نظریه پرداز یا سخنگوی واحدی نیز ندارد. این امر ناشی از آن است که تقریبا همه ی رشته ها، از فلسفه و مطالعات فرهنگی گرفته تا جغرافیا و تاریخ هنر، آرائی در زمینه ی پست مدرنیسم مطرح کرده اند. اما بطور کل فرانسه مهد پیدایش و تکامل اندیشه های پست مدرنیته به شمار می رود. شارحان و بنیانگذاران این مکتب، برای مثال فیلسوفان و متفکرانی همچون میشل فوکو، ژان فرانسوا لیوتار، ژاک دریدا، ژان بودریار، ژاک لاکان، ژیل دلوز و غیره، عمدتا اهل فرانسه بودند.

پست مدرنیته، نشان می دهد که اندیشه پست مدرنیته جهت گیری واحدی ندارد، بلکه در جهات متعدد سیر می کند. مضامین آن، چندان هم با هم سازگار نیستند و در اکثر موارد دچار تناقض و ابهام اند. از مهم ترین مضامین پست مدرنیته، که کوال به آنها اشاره می کند، می توان موارد زیر را نام برد:

- «تردید در این باره که هر گونه حقیقت انسانی، بازنمایی عینی و ساده ای از واقعیت است؛
- توجه و تاکید بر نحوه کاربرد زبان از سوی جوامع، برای ساخت واقعیات مورد نظر خود، اینکه جوامع چگونه از زبان برای ایجاد واقعیات استفاده می کنند؛
- تجدید علاقه یا توجه دوباره به روایت و داستان سرایی؛
- پذیرش این نکته که توصیف های متعدد ومتفاوت از واقعیت را همواره نمی توان به شیوه ای قطعی و نهایی- عینی و غیر انسانی- در برابر یا علیه یکدیگر به کار برد: بعنوان مثال متفاوت جلوه کردن در لحظه های متفاوت در هنر
- تمایل به پذیرش و قبول چیزها آن گونه که در سطح و ظواهر قرار دارند، به جای جستجو (به سبک فروید یا مارکس) برای یافتن معانی ژرف تر: بعنوان مثال تمایل به پاپ آرت» (کوال، 1379: 61)

فرانسوا لیوتار در کتاب " وضعیت پست مدرن: گزارشی از دانش" می گوید: "هدف این بررسی شناخت وضعیت دانش در جوامعی است که بیشترین توسعه را یافته اند. تصمیم دارم از لغت پست مدرن برای توصیف آن وضعیت استفاده کنم... من پست مدرنیسم را بی اعتقادی به فراروایتها(دین، اراده ملی، اعتقاد به سرنوشت) تعریف می کنم.... فرض ما بر این است که وضعیت دانش با رسیدن جوامع به دوره ای که فراصنعتی نامیده می شود یا ورود فرهنگها به آنچه دوره پست مدرن نام دارد تغییر می کند."

.

پسا مدرنیسم که در فارسی به صورت " پست مدرنیسم" نیز به کار می رود از ترکیب پسوند "پسا" به معنای post و مدرنیسم modernism تشکیل شده است. مدرنیسم از مشتقات مدرن و مدرنیته از ریشه لاتینی "modo"به معنای اکنون است. به همین دلیل باید میان دوره های ما قبل مدرن، مدرن و پسامدرن تفاوت قائل شد. در پسا مدرنیسم پیشوند "پسا" صرفاً به معنای مرحله تاریخی جدیدی نیست که بعد از دوران مدرن شکل گرفته باشد. پس می توانیم بگوییم که پسا مدرنیسم خود شکل تکامل یافته ای از اندیشه مدرن است که با تاثیرپذیری از ذهنیت انتقادی و آزادی طلب مدرنیته عقاید و اصول و آرمانهای فلسفی، علمی، و زیبایی شناختی جهان بینی مدرن را مورد نقد، سنجش و ارزیابی قرار می دهد. به همین جهت زمانی که بحث از پسامدرنیسم پیش می آید؛ منظور گسست تام با اندیشه مدرن نیست بلکه شاید بتوان گفت ادامه مدرنیته است از طریق آشکار ساختن بحرانهایش.

به طور خلاصه ما قبل مدرن به دوره ای گفته می شود که فرد تحت تسلط سنت و اقتدار الهی و قدرت سیاسی است. در دوره مدرن فردیت اعتلا یافته و سنت نقد می شود. از نظر تاریخی فرهنگ مدرن با دروره رنسانس آغاز شده و با عصر روشنگری و انقلاب فرانسه به عنوان گفتمان کلیدی غرب تحکیم می شود. اندیشه پسامدرن تفکری است که به منظور تعیین حدود عقلانیت مدرن آن را نقد و کامل می کند. گر چه برخی بر این عقیده اند که پسامدرنیسم به نوعی پایان مدرنیسم است اما در حقیقت پسامدرنیسم به نگرشی- چه فلسفی و چه هنری – گفته می شود که در چارچوب مدرنیسم اتفاق می افتد در عین حال که چالشی علیه این چارچوب است اما در درون منظومه فکری و فلسفی مدرن اتفاق می افتد.

بررسی لیوتار بیشتر در رابطه با توانمندیهای دوره علمی ماست بویژه که از طریق روایتهای بزرگی چون آزادی بشریت، پیشرفت، رهایی طبقه کارگر و قدرت افزایش یافته توجیه می گردد. درک پست مدرنیسم به عنوان یک پدیده فرهنگی اغلب

دشوار است؛ زیرا حتی در قالب یک ساختمان یا اثر هنری در سبک گسستگی و تنوع بسیار دارد. گزینش گرایی سبکی متناسب با تفاوتهای فرهنگی است و دلیل اصلی کثرت گرایی فزاینده دوره ما، اتحاد آن با تکنولوزی معاصر است که در قالب جهان اطلاعاتی آنی و شبانه روزی ظاهر شده و جانشین جهان مدرنی می گردد که متکی بر صنعت بود. تحولات گوناگون و همزمان می باشند: گذار از فرهنگ جمعی نسبتاً منسجم به مذاق فرهنگهای خرد شده، از تولید تکراری اشیای متشابه به تولید اشیایی متفاوت و با دگرگونیهای سریع، از سبکهای محدود به گونه های بسیار، از شعور ملی به شعور جهانی و در عین حال به هویت محلی.

ما به درورہ جدیدی از نظام فرهنگی و اجتماعی وارد شده ایم آنچه که دنیل بل در 1967 آنرا جامعه فراصنعتی نامید و دیگران آنرا به موج سوم یا جامعه اطلاعاتی می شناسند. در 1956 برای نخستین بار تعداد کارکنان دفتری از تعداد کارگران بیشتر شد و تا اواخر دهه هفتاد، آمریکا جامعه ای اطلاعاتی شده بود که در آن عده کمی یعنی فقط 13 درصد به تولید محصول مشغول بودند. بیشتر کارگرانیعنی 60 درصد آنها مشغول کاری بودند که می توان آنرا تولید اطلاعات نامید.

جامعه مدرن متکی بر تولید جمعی محصولات کارخانه ای است اما جامعه پست مدرن متکی بر تولید اطلاعات. در جهان پست مدرن واقعیت اجتماعی بنیادی، رشد تحول زای کسانی است که اطلاعات را تولید کرده و انتقال می دهند و یا به شیوه ای از آن استفاده می کند. ظهور ناگهانی چیزی که شاید طبقه ای جدید باشد، تبادل کارگران جسمی با کارگران فکری.

در جهان مدرن که با ظهور سرمایه داری در ایتالیا، فرانسه و انقلاب صنعتی در انگلستان و سایر اروپا همراه بود اکثر مردم طبقه کارگر بودند و سرمایه داری که ابزار تولید را در اختیار داشت آنها را اداره می کرد. دنیای مدرن سعی دارد تولید و کنترل آن را در دست گیرد و الگوی مصرف ارائه بدهد و فرهنگ جمعی حاکم شود. اختراعات پی در پی، مهاجرت های عظیم از مشخصه های جامعه مدرن است. و محصولات عمده این جوامع ماشین و خودرو است.

در جهان پست مدرن پس از 1960 بیشتر روابط تولیدی پیشین تغییر کرده اند. محصولات عمده دیگر چیزهایی مثل خوردو نمی باشند و صنایع عمده در جهان اول دیگر علاقه ای به صنایع سنگین و تولید فولاد نشان نمی دهند؛ کشورهای جهان اول تکنولوزی صنعتی خود نظیر خودرو را به کشورهای جهان سوم می فرستند . بیشترین توجه به اطلاعات، نرم افزار و کامپیوتر معطوف شده است.. وسایلی که به سبکی تکنولوزی هوا و فضا می باشند. اختراعاتی نظیر آنچه در زنتیک رخ داده و بالاتر از همه در صنعت غول آسای الکترونیک که تبدیل به بزرگترین تولید در این سیاره شده است.دستاوردهای بیو و نانو رو به گسترش اند و دستاوردها مصرف شدنی نیستند که تمام شوند.

مدیران در جامعه پست مدرن مانند کارگران به شدت مشغول کارند و هر دقیقه و هر ساعت باید اطلاعات زیادی را پردازش کنند. مشتری ها ممکن است در دورترین فاصله با آنها قرار داشته باشند. جهان اطلاعاتی پست مدرن مقدار کار کارگران فکری را کاهش نداده بلکه فقط بار تصمیم گیری را افزایش داده است.

در عصر پست مدرن شکل زمان به سمت خطی قائم میل می کند زیرا وقایع جهان در واکنشی زنجیر وار به هم تاثیر می گذارند و نسلها بسیار سریعتر از بیست سال معمول می آیند و می روند و لذا نظامهای فرهنگی زود مهجور می شوند. هر نسل

جدید در دنیای هنر و هر ایسم تازه حداکثر دو سال دوام می آورد. جنبشها و گرایشها قبل از آنکه بتوانند به بلوغ برسند مرده اعلام می شوند.

دسته ای از تغییرات پیشرفته که زاییده دنیای پست مدرن هستند عبارتند از:

- ازتولید انبوه به تولید قطعه ای
- از قدرت متمرکز به کثرت گسسته
- از سبک تا گونه های بسیار
- از یکنواختی به گوناگونی
- از انحصار تا شمول

	تولید	جامعه	زمان	مقیاس تاثیر گذاری	فرهنگ
پیش از مدرن **10000BC- 1450**	انقلاب نوسنگی کشاورزی- کار تولید دست ساز پراکنده	قبیله ای- فئودالی	تغییر کند	محلی	اشرافی
مدرن **1960-1450**	انقلاب صنعتی کارخانه تولید انبوه متمرکز	سرمایه دار	خطی	ملی	سرمایه داری
پست مدرن **1960- کنون**	انقلاب اطلاعاتی تولید قطعه ای	جهانی	چرخه ای	جهانی- محلی	فرهنگهای مختلف

	کار در دفاتر نامتمرکز			چند ملیتی	

اگر مدرنیسم را به عنوان فرهنگ مدرنیته یا به تعبیری ایدئولوزی مدرنیته بدانیم؛ پست مدرنیسم فرهنگ یا ایدئولوزی پست مدرنیته است..

هنر پست مدرنیسم بسیار شبیه به هنر مدرنیسم است اما در نحوه برخورد و نگرشش تفاوتهای اساسی با مدرنیسم دارد. زیر بنای هنر پست مدرن را می توان در مفهوم گرایی یافت. که از دادا نشات گرفته است. هنر پست مدرن دوران مرگ سبک گرایی است و هیچ سبک یا مکتب مشخصی که گذایش عمومی به سمت آن باشد امکان وجود پیدا نمی کند. هر ایده و هر سیئی می تواند به مقام هنر راه یابد و هر هنر والا و متعالی می تواند به دیده ای بی ارزش نگریسته شود. هر شخصی سبک منحصر به فرد خود را به نمایش می گذارد. هیچ جریان عمده و عمومی ذهنیت و قالب هنری را تعیین نمی کند و هیچ شخصی هم خود را موظف نمی داند که براساس اصول گروه خاصی هنرش را عرضه بدارد. هیچ اصل و قاعده ای تعیین کننده مطلق ارزشهای هنری نیست.

مدرنیسم بر شکل فردی هنری تاکید دارد اما بعد زیباشناختی پست مدرنیستها بر جنبه معنایی تاکید دارد. از نگاه پست مدرن ها آنچه ماهیت هنر را می سازد نگاه سوزه مندی است که هنرمند به دنیای پیرامون خود دارد و نه ویزگی هایی که در ذات شیئیت جهان نهفته است. لذا هر گونه تجربه شخصی و فرهنگی بنا بر معیارهای سوبزکتیو می تواند در جایگاه هنر واقع شود.

بخش عمده ای از جلوه های هنر پست مدرن روایت های شخصی هستند که ماهیت هنر را از دریچه ی دیدگاههای منحصر بفرد بیان می دارد. اگر مدرنیسم سلیقه توده مردم را محقر می شمارد و سعی دارد تا سلیقه و ذوق عموم را ارتقاء دهد اما هنر پست مدرن بازگشت به چیزهایی است که دوست داشتن شان آسانتر است و برای عموم قابل فهم تر و پذیرفته تر است. لذا " پاپ آرت" یکی از مشخصه های هنر پست مدرن می شود. در دوران پست مدرن که رسانه ها و الکترونیک بر فرهنگ عمومی غلبه دارد نقش نظام های شنیداری و دیداری در هنر پست مدرن بسیار پر رنگ می شود. ویزگی هایی که راه درک پست مدرنیسم را آسانتر می سازند عبارتند از: تمثیل، تخصیص، رمز گشایی هنجار گریخته، شیک پوشی، فرهنگ افکار پذیرفته شده، پیچیدگی، عوام پسندی، فمینیسم، فیلم و مد...

هویت پست مدرنی را می توان از تاثیر ویدئو، اینترنت و بطور کلی تکنولوزی ارتباطات بیشتر و بهتر درک کرد. ما بیش از یش از طریق سیستم های ارتباطی با دیگران ارتباط برقرار می کنیم، سیستم هایی که هویت سازند و شیوه های جدید گفتار و کردار را می طلبند، فضای مجازی اینترنت اساسی ترین و کامل ترین مظهر این وضعیت است.

با بررسی کارهای ویدیویی مدونا جایگاه هویت پست مدرنی را می توان در آن جستجو کرد. او بطور آگاهانه متوجه این نکته است که در عصر امروز زندگی واقعی نوعی نمایش عجیب بیش نیست. از اینرو تعمدا خود را به صورت مبتذل، ناچیز، سطحی کم مایه نشان می دهد. شیوه کسب شهرت مدونا استفاده از تصاویر جنسی خود است. هنگامی که مانند مریلین مونرو خود را می آراید کاملاً واقف است که مریلین مونرو نیز تصنع و تظاهری بیش نبوده است و با آرایش به سبک مریلین مونرو در واقع نوعی رمز گذاری مضاعف با همان مفهوم موجود در مباحث پست مدرن انجام می دهد. برخی از منتقدین وی مانند راهبه ها ، آموزگاران و غیره مدونا را آدمی هرزه می دانند که در عکس های تبلیغاتی با جواهراتی نامتعارف خود را می آراید و در برابر دوربین ظاهر می شود. از سویی دیگر برخی مدونا شناسان وی را کسی می دانند که به شالوده شکنی نظریات ماهیت گرا درباره تقابل های دوگانه ای چون مذکر/ مونث هنر والا/هنر مردمی سیاه/سفید باکره/هرزه می پردازد و همین رفتار است که او را مهم جلوه می دهد. همانند مایکل جکسن. او با زیرکی نقش خود را در معرض دید رسانه ها تغییر می دهد تا حداکثر رویت پذیری را برای خود کسب کند.

پست مدرنیسم را می توان نوعی امتیاز قائل شدن یا اولویت دادن به پیچیدگی بر خلوص، تکثر بر وحدت سبکی، و وابستگی یا پیوستگی بر استقلال و جدایی دانست(کانور، 1379: 49-50)

ایهاب حسن که از نظریه پردازان پست مدرنیته است در سال 1987 م در مقاله ای " پلورالیسم در چشم انداز پست مدرن" تعاریفی کلی از واژه پست مدرن ارائه می دهد و متذکر می شود که این تعاریف می توانند به تمایز میان پست مدرنیسم و مدرنیسم منجر شوند.

مدرنیسم	**پست مدرنیسم**
ریشه در رمانتیسم	ریشه در داداییسم
قصد، غایت، هدف	بازی، تفریح، لذت
طرح، نقشه	شانس، تصادف
سلسله مراتب	بی ترتیبی، بی نظمی، هرج و مرج
موضوع، محتوا و هدف در هنر	روند کار/ اجرای کار
ریشه/ ژرفا	ریشه های فرعی یا شبه ریزوم/سطح

- اندیشه پسا مدرن در شش اصل که هر یک به نوعی تعیین کننده یک گرایش فکری و نظری است خلاصه می شود:

1-مساله نسبی گرایی و عدم قطعیت در زمینه شناخت

1- نقد مفهوم فرهنگ جهانی مدرن و اهمیت یافتن ایده هویت فرهنگی- محلی و توجه به فرهنگ عامه
2- بحران محیط زیست و توجه به مسائل زیست محیطی
3- پیشرفت دستگاههای ارتباط جمعی و علم کامپیوتر تعیین کننده روند اصلی اجتماع
4- توجه به واقعیت های اجتماعی
5- نماد و نشانه ها در زبان شناسی و زیبایی شناسی

چالشهای معرفت شناختی پست مدرن:

بحران اساسی در اندیشه و شناخت شناسی : معرفت از حالت مطلق و یقینی به صورت نسبی در میآید .باز نمود آن را در فیزیک کوانتوم داشتیم .مفهوم نسبیت انیشتین به جای قوانین مطلق نیوتن .در این زمان قطعیات حوزه ریاضی و فیزیک از بین میرود .کل معرفت مورد شک قرار میگیرد .عقل جایگاه قبلیاش را از دست میدهد و در نهایت به نفی عقلانیت مدرن میرسد.

بحران در حوزه اخلاق : وقتی قطعیت از بین برود، در احکام هم سستی ایجاد میشود، پایه بایدها و نبایدها سست میشود .در حوزه زیستی، برتری قدرت، اصل قرار میگیرد .پایه احکام سست میشود و پایه معرفت نیز همین طور و ادراک هم قطعیت خود را از دست میدهد و اخلاق و ارزشها نسبی میشوند.

نفی عقلانیت محض مدرن
تشکیک در حقیقت محض
توسعه کثرتگرایی و نفی حقایق مطلق
نگاه تکساحتی و محدود به انسان و. . .
غلبه نگرش جزءنگر
جایگزینی زبان به جای عقل
نادیده گرفتن سنت و تاریخ

چالشهای معماران مدرن

فاصله گیری از عملکردگرایی و نزدیکی به تندیسگرایی
خبره گرایی در معماری و نادیده گرفتن مردم
عدم توجه به خواست و نیاز مردم

در حال حاضر همه چیز به نگرش شخصی بر میگردد .در قرن ۱۹ نسبت به حجیت عقل شکی نبود اما الان در مورد معرفت هر چیزی دچار شک میشوند. طبق نظر نیچه در قبل یک ستون واحد معرفتی بود که بقیه چیزها

حول آن شکل میگرفت اما امروزه آن پایه دچار تزلزل شده و چیزی نیست که بقیه ادراکها را بر مبنای آن قرار دهیم و به قطعیت برسیم.

اندیشه های پست مدرن و معماری

در زمینه معماری دو چهره مهم سالهای 1970 چارلز جنکز و رابرت ونتوری هستند. در واقع کلمه " پست مدرن" با استفاده جنکز از آن در کتابی تحت عنوان " زبان معماری پست مدرن " در 1975 عوام پسند می شود. برای جنکز معماری مدرن آرمانی جهانی و عالم گیر داشت و استفاده کاربردی از مواد و متریالهای جدید می کرد در حالیکه پست مدرنیسم در معماری به یک نوع کثرت گرایی می رسد چون از تکنولوژی های جدید استفاده می کند. مرزها در معماری پست مدرن نامشخص اند و فضاها نامتناهی و بدون لبه، به همین دلیل برای جنکس معماری پسا مدرن معماری است دورگه و پیوندی (hybrid).
جنکز در کتاب پست مدرنیسم چیست؟ که در سال 1986 چاپ شد می نویسد که هدف پسا مدرنیسم تحقق وعده فرهنگ کثرت گرا با آزادی های گوناگون است و دور شدن از نظام یک بعدی مدرن که اصولی کلی برای سلیقه و ذوق برقرار می کرد. برای جنکز معماری مدرن با کوشش های عقل گرایانه خود نظم خاصی ره به فرد تحمیل می کرد در صورتی که معماری پسا مدرنی شوخ طبعی و زینت را وارد فضاهای شهری می کند.

چارلزجنکس

اندیشه های جنکس شدیدا وام داردیدگاه و نظریات ایهاب حسن (به خصوص در ساخت واژگان)و امبرتواکواست. جنکس با تحلیل مقاله ی « پی نوشتی بر نام گل سرخ»، نوشته ی امبرتواکو، خود را نزدیک به اکو احساس می کند. از نظر اکو: « پاسخ پست مدرن به مدرن عبارت است از اذعان به این نکته که گذشته باید مورد بازبینی و تجدید نظر قرار بگیرد، زیرا عملا نمی توان به طور واقعی آن را از بین برد؛ چرا که نابودی گذشته به سکوت و خاموشی می انجامد. اما اذعان و اعتراف به وجود گذشته باید با طنز و کنایه صورت گیرد، نه با ساده لوحی.»

از سویی به زعم جنکس، معماری پست مدرن، هم باید از تکنیک های جدید و هم از الگوهای قدیمی استفاده کند.لذا، معماران پست مدرنیسم احیاگرانی صرف نیستند که به باز سازی و بازگرداندن گذشته و متوقف ساختن مدرنیسم بپردازند. آنان ، ضمن استفاده از مدرنیسم، خود را محدود به آن نمی سازند، بلکه از آن فراتر می روند. آنان شواهدی را از گذشته در بناها و طرح های خود به کار می گیرند، اما با طنز و کنایه به تقلید هزل آمیز از گذشته می پردازند.

جنکس با انتقادهایی که علیه پست مدرنیسم طرح می شود، مبنی بر اینکه ، پست مدرنیسم ضرورتا گرایشی است محافظه کارانه یا صرفا نوستالژیک، مخالف است. او می گوید به جای آنکه پست مدرنیسم را تکرار مقلدانه ی سنت بدانیم، می توان آن را التقاط گری رادیکال دانست که فعالانه وارد گفت و گوی گذشته و حال می شود و نشان می دهد، هر یک از این دو (حال و گذشته)، در شناخت ما از دیگری تاثیر می گذارد.

از آنجایی که، جنکس دوست دارد نظریات خود را به صورت مدون شده بیان کند، در سال 1996 میلادی، در گردهمایی سالانه دانشجویی دانشگاه «UCLA » ، اصول کلی معماری پست مدرن را در سیزده بند به صورت شماتیک برای دانشجویان ارائه می دهد و بر این عقیده است که این اصول، کلیت معماری پست مدرن را جهت فهم دانشجویان آسان می نماید. این اصول عبارتند از:

- **ارجحیت پیچیدگی و تناقض به سادگی؛**
- **پیچیدگی و تئوری آشوب ، در بیان توصیف پدیده های طبیعی عالم قابل فهم تر است، چرا که رفتار پدیده های طبیعی غیر خطی است؛**
- **همان گونه که خاطره و تاریخ در«DNA » وجود دارد، زبان ، سبک و شهر، ضرورت طراحی است؛**

زبان شناسی و زیبا شناسی:

- **معماری از طریق رمزها(نمادها) به وجود می آید؛**
- **نمادها تحت تاثیر فرهنگ و مردم به وجود می آیند، از این رو ، به یک فرهنگ کثرت گرا نیازمندیم؛**
- **معماری وابسته به تزئینات و الگوها است؛**
- **معماری نیازمند استعاره است؛**

شهری، سیاسی و بوم شناختی :

- معماری باید واقعیت های اجتماعی شهرها ی امروز را نشان دهد؛
- معماری باید جوابگوی عوامل بوم شناختی، معماری سبز، معماری توسعه پایدار باشد؛ (جنکس، 1997 الف : 131- 132).

دغدغه های جنکس در اواخر قرن بیستم، به کلی با دغدغه های وی در دهه های 70 و 80 میلادی ، متفاوت بود. علم گرایی پست مدرنیته در افکار جنکس در دو کتاب که بین سالهای 1995-2002 م نوشت متجلی است: " معماری پرش کیهانی" و " پارادایم جدید در معماری" . هدف اصلی جنکس در دو کتاب علم باوری معماری معاصر است. جنکس به طور کلی معتقد است که تفکر انسان معاصر از دهه ی 30 میلادی تاکنون، به طور اساسی دگرگون شده است. معماری هر دوره ناچار است خود را با مقوله های بیرونی و جهانی بزرگ تری ارزیابی کند که جزئی از آن است. او معتقد است، معماری های برجسته تاریخ همواره مبتنی بر پارادایم های علمی و تصور انسان از کائنات بوده اند. ریاضیات و هندسه که ابزار نظم بخشی به معماری هستند تغییر کرده اند و این مساله در معماری پسا مدرن متجلی است.

رابرت ونتوری

او که به عنوان سردمدار پست مدرنیسم در معماری شناخته می شود از عوامل شش گانه پست مدرنیته به مفاهیم نشانه شناسانه و واقعیت های اجتماعی تاکید دارد و در کتابهایش نیز این مساله را عنوان می کند و توجه به فرهنگ عامه را یک ضرورت تلقی می کند. لذا گرایش به پاپ آرت دارد و آنرا در معماری متجلی می کند.

و نتوری در کتاب « پیچیدگی و تضاد در معماری »، بار دیگر به مسئله ی تزئین در معماری پرداخت و این بار تعریف جدیدی از معماری با اتکاء به نقش محوری تزئین ارائه داد. او در کتاب مذکور می گوید: « معماری ساختمانی است با تزئینات روی آن »

(ر.ک. به: و نتوری ، 1357). او در رد واکنش به این جمله ی معروف میس وندررو که « کمتر بیشتر است» ، شعار « کمتر خسته کننده است» را سر میدهد(ونتوری، 1357: 28). این در حالی است که در آثار معماری او نشانی از پیچیدگی نیست و اندیشه های او در معماری دهه های اخیر در غرب مانند آثار گری، کولهاوس و حدید و کوپ هیملبلا و دیگران بیشتر خود را نشان می دهد.

معماری به مثابه یه نشانه گرایشی است که در کتاب ونتوری تحت عنوان " آموختن از لاس و گاس" خود را نشان می دهد. ونتوری به این دلیل از ساختمانهای لاس وگاس تمجید می کند که در آنها نشانه مهم تر از معماری است. کتاب « پیچیدگی و تضاد در معماری» ، نقد صورت گرایانه ی اصول سازنده ی مدرنیسم بود، در حالی که کتاب « باز آموزی از لاس و گاس»، بیشتر به نقد « جامعه شناسانه» و« عوام گرایانه» مدرنیسم می پردازد ومفاهیم نشانه شناسی، تکیه گاه و زمینه روش شناختی مناسبی برای آن است. به همین دلیل ، انتخاب لاس و گاس به مثابه نمونه ی شناخته شده ی شهر گرایی آمریکایی کاملا متمایز- و مردم پسند- از سوی و نتوری و همکارانش ، جنجالی و بحث برانگیز بود. او با این کار، مدرنیسم را به باد انتقاد می گیرد و معماری صریح و روشن و متنوع را بر آن ترجیح می دهد (ونتوری و دیگران، 1997 : 7) . وی با مطرح کردن « کلبه ی تزئینی» به شکل اردک (این ایده پس از آنکه رستورانی در لانگ آیلند به شکل اردک ساخته شد، به فکرش خطور کرد) ، متذکر می شود که ایده اردک، عملا معرف دوری گزیدن از فرم مدرن است و بلافاصله بر بیننده تاثیر می گذارد.

و نتوری معتقد است، هدف از طراحی ساختمان باید بیشتر ارتباط و معنا باشد، نه تکامل و کارایی. او که تحت تاثیر هنرپاپ آرت قرار دارد، نشاط و معنا را نه در قالب های اصلی، بلکه در چیزهایی می بیند که مدرنیست ها آنها را غیر ضروری و بی اهمیت می دانند . ونتوری در لاس و گاس ، تاثیر متقابل پویایی را بین نشانه ها و بافت ها کشف می کند. او منطقه های درهم و برهم شهری، سر پناه های تزئین شده، کلیشه ها و افزایش سریع تصاویر کنار شاهراه های آمریکا را به ساختمان های خشک و بی حس مدرنیستی ترجیح می دهد. این ناحیه های درهم و برهم شهری، به جای اینکه ایستا باشند و خود را تحمیل کنند، به شکل یک داستان یا آمیزه ای ازداستان ها جلوه می کنند که دائما در حال بازگو شدن هستند. معماران سنتی و هیئت های بازنگری طرح ها، از این منطقه های درهم و برهم شهری متنفرند. با این حال ، این مناطق را می توان روند همواره جهش یابنده ای از واکنش خلاق به نیازهای فعلی و مواد و مصالح موجود دانست (ونتوری و دیگران ، 1977 : 6-8).

آخرین اثر ونتوری و اسکات براون ، کتاب « شمایل نگاری و الکترونیک در معماری عام» است که در سال 1998 میلادی به چاپ رسید. محتوای اصلی کتاب، یادآور مباحث مطرح شده در دو کتاب قبلی و نتوری و عمده بحث آنها، بررسی نمادها و علائم در محیط شهری است. تاکید آنها در کتاب مذکور، دریافت کار معماری به عنوان اثر هنری و رابطه بین اثر و الگوهای ارتباطی است که بیشتر در حیطه رسانه ها و ارتباطات رسانه ای مطرح می شود.

رابرت نچوری معتقد است که هر بنای جدید باید بر اساس زمینههای فرهنگی،اجتماعی، تاریخی و کالبدی و شرایط خاص آن سایت و ساختمان طراحی و اجرا شود .او سبک بین الملل را رد کرده و معتقد به زمینه گرایی است.

نگرش پست مدرن به برقراری ارتباط معماری با هویت معتقد است .آنها سعی دارند تا از نشانه های استفاده کنند که در هر منطقه مشخص کننده نوع کاربری آن ساختمان است .تجلی این موضوع در خانه مادر و نچوری است که برای طراحی آن از نمادهای خانه مانند بام، پنجره، ..استفاده شده است .ایده پست مدرن خانه خانه است در این معماری دیده میشود..

ساختمان پست مدرن دارای دوگانگی در مفاهیم است
میدان ایتالیا در امریکا که توسط چارلزمور برای ایتالیایی تباران طراحی شده است از طرحهای محوری پست مدرن محسوب میشود که به روشنی متجلی دیدگاه پست- مدرنیسم است .دراین طرح مرکز توجه و یا به عبارت بهتر مرکز پرگار، منطبق بر هویت و ریشه های قومی و فرهنگی استفاده-کنندگان از این میدان است.
این معماری تا دهه هشتاد میلادی به صورت یک معماری آوانگارد مطرح بود .در ایران پست مدرنیسم در معماری پس از انقلاب اتفاق افتاده است اما عملاً به صورت یک تقلید صرف ظهور پیدا کرد و کمتر به معانی و اصول اساسی آن توجه شد .از معماران پست مدرن ایرانی کلانتری، صفامنش را میتوان نام برد که اصل معماری قاجار را الگوی طراحی خود قرار دادند و به اصول مبانی پست مدرن نزدیکترند.

نظریات جایگزین-

مجموعه سبکها و گرایشهای بعد از مدرن را تحت عنوان نظریات جایگزین در نظر میگیریم .بحران در اندیشه مدرن موجب از بین رفتن مرکزیت و شکل گیری نظریات جایگزین و گوناگونی در زمینه توسعه و معماری شد.
یکی از ابتدائی ترین نظریات بعد از مدرن، سبک پست مدرن بود که هم در حوزه معماری و هم در حوزه فلسفه مطرح شد.
دیگر نظریات جایگزین عبارتند از :دیکانستراکشن، نئوکلاسیک، های تک، فولدینگ، پرش کیهانی، مینیمالیست، نئواکسپرسیونیسم، سبک بیسبکی و...گرایشهای همسو که طبیعت را مورد توجه قرار میدادند عبارتند از :معماری محیطی، ارگانی تک، اکوتک، معماری سبز، بومی گرایی نوین، بیوتک، پایدار، معماری زمینه گرا و...
گروهی از نظریات مرتبط با پایداری و توسعه هستند که با کلید واژه های مرتبط خود را معرفی میکنند:
Ecological Architecture
Sustainable Architecture
Green Architecture
Echotec Architecture
Enviromental Architecture
که وجوه مشترک زیادی دارند در عین حال که در بعضی مواقع اختلافاتی دارند .در یک دوره زمانی کوتاه مطرح شدند و به طور کلی مثل هم هستند ولی در جزئیات با هم تفاوت دارند.
معماری پایدار یا روح کلی در زمینه این معماری همسو یک معماری بی سابقه نیست .در حقیقت بشر آنچه از ابتدا داشته است پایدار است .این معماری به طبیعت عنایت ویژه دارد .وابسته به اقلیمند، مصالح آنها بومی است و با چرخه های اکولوژیک همگام است.

تغییرات مفهوم زیبایی در طول زمان

- افلاطون(427-347 ق- م) معتقد به دو نوع زیبایی بود:از سویی زیبایی طبیعت وموجودات زنده و از سوی دیگر زیبایی هندسه ، خط و دایره . او معتقد بود که زیبایی طبیعت نسبی است در حالی که زیبایی هندسی یا آنچه که بدست بشر ساخته شده است مطلق است
- ارسطو(384-322 ق –م) به زیبایی حسی عینی بخشید. معمار زیباییهایی فرموله شده و ریاضی را در طرحهایش بیان می کند که بربنیان هماهنگی ،تقارن ونظم می باشند.
- ویتروویوس (قرن اول قبل از میلاد) می گوید،دربنا کردن بایستی به "استحکام، مفید بودن و ظرافت"،توجه داشت زیبایی به همراه ایستایی و کارایی یکی از سه عامل نقش دهنده معماری است . زیبایی وقتی قابل حصول است که ساختمان نمایی متقارن داشته باشد و تناسب بین اجزاء آن بر اساس قواعد مشخصی باشد.

ویتروویوسی معتقد به شش عامل اساس زیبا شناختی در ساختمان بود:

الف – نسبت اندازه های اجزا ءساختمان با یکدیگر وبا کل ساختمان

ب – ارتباط بین اجزاء ساختمان ونظم آنها در کل ساختمان

ج – ظرافت ظاهری هر کدام از اجزاء و کل ساختمان

د- تناسب مدوله بین تک تک اجزاء وکل ساختمان به طوری که بتوان کوچکترین واحد را درتمامی

ساختمان همه جا دید:

ه- تجهیز ساختمان به ترتیبی که متناسب با نوع استفاده بنا باشد.

و- تناسب هزینه با عملکرد و مصالح به کار رفته.

- اگوستینوس (354-430 م) زیبایی را در اعداد می دانست .او می گفت زیبایی درفرم هایی وجود دارد که زاییده اعداد باشند و به این ترتیب نظری شبیه نظریه زیبایی هندسه افلاطون داشت .

- لئون باتیستا آلبرتی (1404 -1472) می گوید: زیبایی درهمخوانی قانونمند بین اجزاء است طوری که نتوانیم چیزی به آن بیافزائیم یا کم کنیم یا چیزی را در آن تغییر دهیم بدون اینکه از خوش آیندی آن بکاهیم . زیبایی عبارت از نوعی هماهنگی و همخوانی بین اجزاء است که به وحدتی منجرشود بر اساس عدد و نسبت و نظمی خاص.

- آندره پالادیو (1508-1580) نیز نظرش را بر بنیان و یتروویوس گذاشته بود و زیبایی را به همراه کارآیی و ایستایی یکی از سه عاملی می شمارد که "یک بنا را ستایش می کنند" این مفهوم زیبایی

را نیز پالادیو از البرتی به عاریه گرفته است، که سرچشمه زیبایی وجود فرم هایی است که در هماهنگی با فرم کلی قرار دارند. هماهنگی بین اجراء از طرفی و اجزاء با کل از طرف دیگر باعث می گردد که ساختمان چون پیکیری واحد و کامل به نظر آید. برای پالادیو زیبایی مفهوم ذهنی نداشت بلکه تنها عینی بود که در ارتباط با معماری قابل تجربه بود.

"کانت"

در قرن هجدهم مفهوم زیبایی باری ذهنی پیدا کرد . مفاهیمی نظیر "احساس" ، "سلیقه"، و "ادراک" در ارتباط با زیبایی به کار گرفته شدند. کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) بر این اعتقاد بود که این تنها سلیقه است که زیبا را از نازیبا مشخص می کند . زیبا به طور کلی آن چیزی است که محسوسات ما را در کل به صورتی هماهنگ در بیاورد . بر این اساس می بایستی درک زیبایی یک فرم بدون کار فکری انجام شود.

قبل از قرن ۱۸ : عینی تقارن تناسب مدول

مفهوم زیبایی

بعد از قرن ۱۸ : ذهنی احساس سلیقه ادراک

زیبایی شناسی پدیده ای مدرن است و تا قبل از دوره مدرن در هیچ یک از تفکرات گذشته تلقی زیبا شناختی از هنر وجود نداشت این بدان معنا نیست که درگذشته درک زیبایی وجود نداشت بلکه در گذشته نوع شناخت و معرفت نسبت به زیبایی کاملا" متفاوت از درک زیبایی در دوره جدید است .

"بوم گارتن " واضح اصطلاح زیبایی شناسی است که اصطلاح easthetics را برای اولین بار در کتابی به نام زیبایی شناسی وضع کرده است .بوم گارتن فیلسوفی دکارتی است ،یعنی وارث تفکری است که از دکارت به او رسیده است .عملا" یا اینکه دکارت به جز اشارات اندکی که در رساله مختصری که در مورد موسیقی دارد ،چیزی درباره زیبایی شناسی و هنر ندارد ولی نوع نگرش که دکارت در دوره مدرن از هستی و عالم بنیاد نهاده است در حقیقت منجر به این می شودکه علم زیبایی شناسی تاسیس شود. اگر سوبژکتیوسیم دکارت نبود آن تحول در نگرش نسبت به هستی و عالم پیدا نمی شد و در نتیجه هنر و زیبایی مدرن عملا" پیدا نمی شد. تاقبل از تفکر مدرن که دکارت بنیاد آن را نهاد اساسا" زیبایی شناسی موضوعیت ندارد یعنی از معرفت شناسی و یا وجود شناسی جدا نیست و لذا شانی وجودی و معرفتی دارد و از این رونزد هیچ یک از فیلسوفان یونان یا قرون وسطی حتی در عالم اسلام که بحث زیبایی مطرح می شود زیبایی به عنوان یک امر سوبژکتیو یعنی امری که حاصل درک وفهم و احساس سوژه ، انسان به عنوان سوژه باشد یافت نمی شود.

در نگاه کلایسک در مرحله اول به اثر هنری توجه می شد و قواعد حاکم بر داوری در مورد اثر هنری ثابت و غیر قابل تغییر فرض می شد برعکس برداشت مدرن از هنر و زیبایی نظرگاه خود را چرخش داده و متوجه مخاطب و نیز خالق اثر هنری گردید و ذهنیت و روان شناسی او را مد نظر قرار داد.

از قرن هیجدهم کسانی چون شافتسبوی روندهای روان شناختی را که در آفریننده اثرهنری ایجاد می شود را مورد بررسی قرار دادند.

بدین اعتبار برای نخستین بار مسئله "نبوغ " مطرح شد. خود شافتسبری اولین کسی بود که واژه نبوغ را در رابطه با هنر مطرح کرد.

مفاهیمی که درزیبایی شناسی جدید اصل است و به یک معنا پایه ها ومفاهیم اصلی زیبایی شناسی کانتی است مفاهیمی از قبیل خلافیت ،نبوغ ،ذوق ،سلیقه وطبع و نوآوری . این مفاهیم با آن درکی که در ابتدای دوره مدرن از آنها پیدا می شود و در حقیقت کانت می خواهد بر اساس این مفاهیم یک سیستم بسازد بی سابقه هستند. در سرتاسر دوره قبل از مدرن مفاهیمی مانندنبوغ هنری را نمی بینید . مسئله نبوغ مسئله کاملا" مدرنی است . نوآوری به معنایی که اساس زیبایی شناسی کانتی است اصلا" نزد گذشتگان وجود نداشت افلاطون و ارسطو هنرمند را کاشف می دانستند نه خالق وخلاقیت ونبوغ در ذهن آنان به mimesis (تقلید) نزدیک است . بحث خلاقیت هنری را اولین بار داوینچی طرح کرده است اما آن کس که برای نبوغ یک نظام فکری تاسیس کرد کانت بود.

در فلسفه کانت دو کلمه سوژه و ابژه معنایی کاملا" برعکس آنچه در قرون وسطی داشتند می یابند.در قرون وسطی وقتی گفته می شودsubjective معنای عینی داشت و وقتی گفته می شدobjective معنای ذهنی داشت درحقیقت کانت درفلسفه اش می خواهد شیء موجود را چنان تعریف کند که شیء متکی به شوژه شود به همین جهت به جای تعریف مرسوم حقیقت به مطابقت ذهن با عین ، مطابقت عینی با ذهن عنوان می شود.

کانت با عالمی سروکار دارد که اثره سوژه انسان شده باشد در زیبایی شناسی هم همینطوراست. کانت می خواهد هستی و زیبایی را متکی به سوژه بکند.

کانت به دنبال این است که بگویدحکم زیبا شناختی عبارت است از زیبا نامیدن شیءبه دلیل صنعتی که شیءبه واسطه اش خود را با ادراک سوژه سازگار می کند به این ترتیب کانت درحقیقت به نحوی تئوری خلاقیت و نبوغ را عرضه می کند.هر چیز از آن جهت که خودش زیباست بلکه از آن جهت من میخواهم ادراک زیبایی از آن داشته باشم زیباست . کانت اشاره می کند به اینکه در روان شناسی به تحقیق در مورد زیبایی آن گونه که مردم درک می کنند پرداخته می شود.

از دید کانت دریافت و لذت از امر زیبا را نمی توان در قالب احکام علمی و معرفتی مطرح کرد،زیرا که هیچ اصل و قاعده ای برای حکم ذوق وجود ندارد.کانت زیبایی را با لذت مرتبط نمود و این امر جنبه ذهنی و شخصی زیبایی را مورد تاکید قرار داد. دریافت زیبایی به نظر او وجهی تجربه است و نه اندیشه بستن برمفهوم .به تعبیری حکم ذوق از هر گونه مفهوم بر کنار است . تنها در سایه کنش خلاق تخیل فرد است که می توان خود را از قید مفهوم و مفهوم سازی رهانمود. همین کنش بی قید و شرط تخیل است که ما را قادر می سازد تا در مورد امر زیبا داوری کنیم . در اینجاست که کانت کوشیده تا حس زیبایی شناسانه را از دستبرد خردگرایی محض دکارتی رها سازد و آن را ماهیتی ذهنی بخشید.

فلسفه کانت شامل سه نقد است :

نقد اول :عقل نقد دوم : اخلاق نقد سوم : زیبا شناسی

کانت حوزه امور عقلانی ، احساس و فرای آنها را از هم تفکیک می کند.

اینکه ما اکنون درباره هنرهای زیبا (Fine Arts) بحث کنیم، این صنعت زیبایی را که در اینجا می آوریم تقریبا" از قرن 18 رایج شده است و قبل از دوره مدرن کسی برای هنرها صفت زیبا نمی آورد،زیرا فرض بر این بود که هنر زیبا است و اضافه کردن کلمه زیبا حشو و زوایه است ، هنر خودش زیبا است .

کانت میان زیبا و لذت نوعی پیوند برقرار می کند و احساس لذت را در چیزی مورد بحث قرار می دهد که حالتی درونی و ذهنی است بنابراین احکام داوری زیبایی را نه می توانیم از دیدگاه او صادق بدانیم و نه کاذب و نمی توانیم احکام منطق در مورد آنها صادق باشد چرا که تمییز بین زشت وزیبا در پرتو احساس صورت می گیرد و به هیچ وجه به دانش مربوط نمی شود و چیزی که به دانش مربوط نمی شود صدق و کذبش قابل اثبات نیست . داوری زیبا شناسانه که خود مبین احساس است به هیچ وجه نمودی از معرفت عقلی نیست .

آنچه اهمیت کانت را در هنر مدرن و پیدایش و پیشروی آن بارز می کند پاسخ به این سوال است که آیا به راستی هنرمدرن به عنوان یکی از بهترین و بارزترین جلوه های مدرنسیم از خردباوری مدرنیته دفاع کرده است ؟

تئودرآدورنو در کتاب نظریه زیبایی شناسی از ناقدان خردباوری هنر مدرن است و می گوید هنرمدرن از خردباوری مدرنتیه دفاع نمی کند.یورگن هابرماس که شاگرد آدورنو است می گوید که مدرنیسم و هنر مدرن بی شک از خردباوری ابزاری دفاع نمی کند اما دربنیان خود مدافع گونه ی دیگری از خردباوری مدرنیته است یعنی "خرد ارتباطی" هنر مدرن از آنجا که به هر رو به مخاطب ارائه می شود در موقعیت ارتباطی قرار می گیردو برای خرد مخاطب خود ارزش قائل است .

مدرنیسم که در آیین هایی چون فوتورسیم ،اکسپرسیونیسم ،سورئالیسم نمود دارد به معنایی ساده یک دگرگونی هنری نبود بلکه انقلابی دربنیان بیان حسی یا زیبایی شناسانه بود .دیدگاه مدرنسیم که بنیان فلسفی دارد اینست که باید برداشتی جدید از واقعیت داشت و لذا مقلد واقعیت نیست وقتی براک و پیکاسو می گفتند که نمی خواهند آنچه را که می بینند نقش کنند بلکه در پی آنند تاچیزی را که بدان می اندیشند بکشند. در واقع بی اعتمادی خود را به حس بینایی خویش نشان می دادند زیرا به خوبی دانسته بودند که حس آنان چیزی جز "عادت های دیداری" نیست هنرمند مدرن به طور کامل به این راز آگاه شده که هر چیز آشنا غیر زیبایی شناسانه است که درحکم پنداری از واقعیت است لذا هنر آنجا آغاز می شود که ما ازجهان آشنا و معمولی که بدان عادت کرده ایم جدا شویم .در هنر مدرن نا آشنایی موضوعی است مربوط به شکل و شکل نزد هنرمند مدرن اهمیت می یابد.

درکوبیسم علیت که در واقع نظام بسته ای داشت تقدس خود را از دست داد ونقاش آن را به اجزاء دلخواه خود تقسیم کرد و هر جزء را که به نظرش درست می آمد تصویر کرد. در هنر مدرن ابهام معنایی نقش مهمی دارد که این ابهام همواره از راه پیچیدگی بیان به دست نمی آید مثل نقاشی کوبیسم.